

چرا کشورها به دنبال سلاحهای هسته‌ای هستند؟

تیموتی گاردن*

ترجمه: بیژن اسدی**

زمینه استراتژیک

در تاریخ جنگها، سلاحهای هسته‌ای در مقایسه با سایر سلاحهای نظامی ملتها نسبتاً جدید به شمار می‌روند. تنها ۵۵ سال از زمان نخستین و آخرین بمبهای اتمی مورد استفاده در منازعه‌ها می‌گذرد. مسئله سرمایه‌گذاری در امور علمی و مالی مورد نیاز در طراحی و ساخت نخستین سلاحهای هسته‌ای در مقایسه با تولید سایر سلاحهای نظامی قبلی، کاملاً متفاوت است. حتی امروزه نیز در حالی که روندهای مربوط به تولید سلاحهای نظامی کاملاً قابل درک است، ولی در عین حال، تولید یک سلاح هسته‌ای مسئولیتی غیر علمی و کم‌اهمیت تلقی نمی‌شود. اجرای «طرح مانهاتان»^۱ [به وسیله دولت آمریکا] که دستاورد جنگ جهانی دوم بود، منجر به تولید بمبهایی شد که در نهایت در اوت ۱۹۴۵ بر سر شهرهای «هیروشیما» و «ناگازاکی» [ژاپن] فروریخته شد. اگر چه [اطلاعات علمی مربوط به] فیزیک شکافت اتم پیش از جنگ مذکور پیشرفت کرده بود، ولی در واقع احساس خطر تولید [احتمالی] یک بمب اتمی به وسیله آلمان بود که متفکرین را تحریک و ترغیب به چنین سرمایه‌گذاری [مخریبه‌ی برای

* Professor Sir Timothy Garden, "Why States Pursue Nuclear Weapons?," *A Paper for the Nuclear Proliferation in the Indian Ocean Area Conference*, Indiana University, 1 March 2001.

** استادیار علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی.

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، سال چهارم، شماره ۳، تابستان ۱۳۸۲، صص ۱۲۶-۸۹.

انسانها] کرد. زمانی که در سال ۱۹۴۴ روشن شد برنامه آلمان [برای تولید بمب اتمی] شکست خورده است، به نظر می‌رسد [بعداً] مدارک و شواهد دیگری برای ادامه طرح [مانهاتان از سوی آمریکا] جایگزین احساس ترس قبلی شده باشد، که عبارت بود از ترس ناشی از تولید سلاحهای هسته‌ای به وسیله اتحاد جماهیر شوروی پس از پایان جنگ. ولی به هر حال، خواه آلمان یا اتحاد شوروی به عنوان تهدیدهای بالقوه هسته‌ای [متوجه آمریکا] مطرح می‌بودند یا خیر، دلیل مورد نظر برنامه هسته‌ای آمریکا عبارت بود از بازدارندگی در برابر حمله آتی به آمریکا از سوی یک دشمن مجهز به سلاح هسته‌ای.^۲

دوران جنگ سرد شاهد رشد اندکی در تولید کمی سلاحهای هسته‌ای از سوی کشورها بود. اتحاد جماهیر شوروی احتمالاً اقدامات مربوط به تولید سلاح هسته‌ای را در آغاز سال ۱۹۴۲ [یعنی اواسط جنگ جهانی دوم] شروع کرد و نخستین آزمایش اتمی موفقیت‌آمیز خود را در تاریخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۴۹ انجام داد. انگلستان برنامه پژوهشی [مربوط به تولید سلاح هسته‌ای] را از سال ۱۹۴۰ آغاز کرد، ولی بعداً و در سال ۱۹۴۳ به برنامه هسته‌ای آمریکا ملحق شد. ولی پس از چندی، همکاری و ائتلاف یاد شده برپایه «قانون مک ماهون» ملغی شد و انگلستان برنامه هسته‌ای خود را به تنهایی پیش برد و [نخستین] بمب اتمی اش را در سال ۱۹۵۲ آزمایش کرد. پس از آن، فرانسه در سال ۱۹۶۰ و چین در سال ۱۹۶۴ نخستین آزمایش بمبهای اتمی خود را به انجام رساندند. ده سال بعد (۱۹۷۴)، هندوستان نخستین انفجار هسته‌ای صلح‌آمیز خود را - بنا به تعبیر خودش - انجام داد و در آن زمان از ادعای اینکه تبدیل به یک کشور هسته‌ای شده است، خودداری نمود.

سایر کشورها نیز همچنان به شکل پنهانی و غیر آشکار مشغول کار روی برنامه هسته‌ای خود هستند، ولی تنها شمار معدودی از آنها این گونه برنامه‌ها را با موفقیت به پایان برده‌اند. اکنون، روشن است که اسرائیل سالهاست که از یک قابلیت ویژه هسته‌ای برخوردار است.^۳ آفریقای جنوبی دارای یک برنامه کاملاً پیشرفته هسته‌ای است که از زمانی که نظام تبعیض نژادی (آپارتاید) در آن کشور برچیده شد [و شخص نلسون ماندلا به قدرت رسید]، ادامه آن متوقف شد. گرچه در ماه مه ۱۹۹۸ بود که هندوستان و پاکستان آزمایشهای هسته‌ای خود را

به رخ یکدیگر کشیدند، ولی در عین حال هر دوی آنان می دانستند که از زمان پایان جنگ میان خودشان در سالهای ۷۱-۱۹۷۰ به بعد، دارای تواناییهای ویژه سلاحهای هسته ای هستند. در حال حاضر ما دارای حدود ۶۰ سال تاریخ سلاحهای هسته ای و دقیقاً هشت کشور دارای امکانات فوری حمله با استفاده از سلاحهای هسته ای [به سایر کشورها] هستیم.^۴ دیگر کشورهای ذی ربط، برنامه های ویژه خود را برای تولید سلاحهای هسته ای و دیگر سلاحهای کشتار جمعی ادامه می دهند. اکنون برخی کشورهای پیشرفته [صنعتی] از چنان منابع فن آوری لازم برخوردار هستند که در صورت تمایل می توانند به یک کشور هسته ای تبدیل شوند، ولی به هر جهت، آنان تصمیم گرفته اند که دنبال برنامه های هسته ای نروند. در ضمن، به نظر می رسد شماری از کشورها در حال فعالیت برای دست یابی به تواناییهای سلاحهای هسته ای هستند، ولی تاکنون به آن دست نیافته اند. این گزارش پژوهشی، بر آن است که دلایل موجود در ماورای سیاستهای ملی گوناگون کشورها رادر جهت پیشرفت امکانات و تواناییهای ملی هسته ای آنان، مورد بررسی و مطالعه قرار دهد.

پنج کشور بزرگ هسته ای

تفکر هسته ای ایالات متحده آمریکا

پس از پایان جنگ جهانی دوم، ایالات متحده آمریکا با حزم و احتیاط انباری مملو از بمبهای اتمی را برای خود تدارک دید. در آن زمان، هر کشور بالقوه دارای امکان تولید سلاحهای هسته ای، تنها می توانست سلاحهایی با استفاده از مواد سوخت شو^۵ را تولید کند. [جالب توجه است که] آمریکایی ها حتی در دوران پس از جنگ نیز که هیچ نوع استراتژی فوری برای استفاده از سلاحهای هسته ای وجود نداشت، انبارهای خود را توسعه دادند. به هر حال، [پس از پایان جنگ دوم] از دیدگاه حکومت، نگرانیها و دلواپسیهایی در مورد مسایل و مشکلات ناشی از تولید چنین سلاحهایی وجود داشت، تا آنجا که منجر به اعمال فشارهای زیاد آمریکا برای نظارت بین المللی روی تمامی فعالیتهای هسته ای کشورها با استفاده از «طرح باروک»^۶ شد. تا سال ۱۹۴۸، زرادخانه آمریکا دارای ۵۰ بمب اتمی بود که می توانستند

[در صورت لزوم] با استفاده از ۳۲ فروند هواپیمای بمب افکن «B-29» حمل و [روی هدفهای موردنظر] پرتاب شوند.^۷ در حالی که متفکران استراتژیک نظیر «برنارد برودی» (Bernard Brodie) صحبت از مقوله بازدارندگی می کردند، ولی نظامیان [آمریکایی] در حال مطالعه و بررسی استفاده از سلاحهای جدید در طرحهای مربوط به درگیریهای احتمالی بودند. با توجه به تأثیر گسترده تر بمبهای اتمی در بمباران مناطق، به نظر می رسید که درنمازعات و درگیریهای آتی، استفاده از این گونه بمبهای استراتژیک تجربه شده در جنگ جهانی دوم، با موفقیت به مراتب بیشتری همراه باشد.

آزمایش موفقیت آمیز [بمب اتمی] شوروی در سال ۱۹۴۹ و پس از تجربه دو بخشی شدن شهر برلین و تقسیم آلمان به دو کشور آلمان غربی و آلمان شرقی در ۱۲ ماه مه ۱۹۴۹، حساسیت آمریکا را به استراتژی هسته ای خود بیشتر کرد. پس از آن، به منظور بازدارندگی در برابر یک حمله هسته ای احتمالی شوروی، آمریکا نیز تواناییهای خود را برای عملیات تلافی جویانه هسته ای کوبنده طراحی کرد. ترسیم سیاست دفاعی آمریکا بخش مهمی از مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری «جان اف. کندی» را به خود اختصاص داد. بنابراین، به نظر می رسد که با روی کار آمدن وی در ژانویه ۱۹۶۱، فرصت مناسبی برای یک تجدید نظر اساسی در استراتژی هسته ای آمریکا ایجاد شده است. کندی بحثهای زیادی را درباره پیش بینی یک «فاصله موشکی» بین آمریکا و شوروی مطرح کرد که منعکس کننده درک جدید از یک زخم پذیری مستقیم در جنگ بود. بنابراین، او به سرعت روشن ساخت که می بایستی سیاست بازدارندگی از طریق مناسبات گسترده بین آمریکا و شوروی ادامه یابد. «رابرت مک نامارا» وزیر دفاع وی نیز از این دید به مسئله نگاه کرد که حتی اگر دشمن اقدام به یک حمله غافلگیرانه نماید، اساساً می بایستی مسئله بازدارندگی اعتبار خود را حفظ کند. مک نامارا در اوایل سال ۱۹۶۲ به شکل زیرکانه ای اعلام کرد که این گونه سلاحهای استراتژیک و پر خطر چگونه مورد استفاده قرار خواهد گرفت. مثلاً یک حمله واحد و کوبنده اتمی می توانست یکی از این انتخابها باشد. یا اینکه در حالت دوم، آنان می توانستند از روش ضربه زدن محدود به ما [آمریکا] و متحدان ما از طریق منهدم کردن پایگاههای اتمی و قبل از اینکه طرف مقابل

فرصت دومین شلیک موشکهای خود را داشته باشد، استفاده نمایند.» سومین انتخاب ممکن عبارت از استفاده از سلاح چانه زنی و مذاکره به منظور پایان بخشیدن به جنگ بود.

سیاست جنگ هسته ای آمریکا عبارت از انعطاف لازم در انتخاب یک طرح از طرحهای عملیاتی متعدد، بدون نیاز به هرگونه تعهد و اقدام مشخص قبلی بود. مک نامارا بر ضرورت برقراری موازنه توان هسته ای به همراه ایجاد موازنه قابل قبولی در سلاحهای غیرهسته ای تأکید داشت. رخداد بحران موشکی اکتبر ۱۹۶۲ کوبا [میان آمریکا و شوروی]، مسئله ضرورت استفاده عملی از یک استراتژی هسته ای را در یک برخورد احتمالی مشخص ساخت، به اضافه اینکه بر ایجاد یک روند بازدارندگی متقابل بین آمریکا و شوروی تأکید مجدد می کرد. با توجه به نزدیک بودن یک برخورد هسته ای [در جریان بحران موشکی کوبا]، آشکار گردید که سلاحهای هسته ای بیش از آنچه که در گذشته تصور می شد، غیر مفید و خطرناک هستند. در دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰، این درک سیاسی به وجود آمد که یک جنگ هسته ای محتمل، برنده و بازنده ای نخواهد داشت. در دوران مذکور، در عین حال پیشرفتهای قابل توجهی در امر سازوکارهای کنترل استفاده از سلاحهای هسته ای به منظور محدود کردن خطرات مربوط به یک جنگ هسته ای به دست آمد. از جمله اینکه، دو ابر قدرت یک رشته موافقت نامه های مهم دو جانبه را با یکدیگر به امضا رساندند؛ مانند: «خط قرمز» (۱۹۶۳)، «موشکهای ضد بالستیک» (۱۹۷۲)، «سالت ۱» (۱۹۷۲)، «سالت ۲» (۱۹۷۹). در ضمن جدا از موافقت نامه های یاد شده، چند موافقت نامه چند جانبه محدود سازی گسترش سلاحهای هسته ای نیز امضا شد که مهمترین آنها «قرارداد عدم تکثیر» (NPT) سلاحهای هسته ای بود که در سال ۱۹۷۰ منعقد شد. تمامی این گونه موافقت نامه ها باعث ضرورت درک و تفهیم این واقعیت شد که سلاحهای هسته ای از جمله سلاحهایی نیستند که بتوان به راحتی در جنگها مورد استفاده قرار داد.

اثر بازدارندگی مربوط به موافقت نامه های دوجانبه باعث شد که با شناخت خطرات حتمی جنگ هسته ای، می بایستی از چنین جنگی خودداری کرد. اعتبار چنین حالت بازدارندگی - که احتمال ویران سازی تمام عیار آمریکا را در دفاع از اروپای غربی در پی

داشت - خود زیر سؤال بود. راه حل ممکن عبارت بود از پیش بینی برخی راههای عملی که شخص رییس جمهوری را از گزینش راههای حادث تسلیم شدن یا خودکشی احتمالی بر حذر دارد. «شلزینگر» در سال ۱۹۷۴ بر لزوم خودداری از عملیات تلافی جویانه کوبنده و مخرب در هر شرایط و در هر زمانی تأکید کرد. به هر حال، حتی در سطوح پایینتر یک اقدام نظامی، ضرورت اساسی وجود داشت که طیف گسترده ای از انتخابهای گوناگون هدفهای نظامی را پیش بینی کرده باشیم. این گونه انتخابها می بایستی شامل پیش بینی توانایی برای انجام حمله های حساب شده با حداقل خسارات جانبی مربوط باشد. شلزینگر، همچنین خاطرنشان ساخت که آمریکا می بایستی از هر گونه ترکیب و دسته بندی نیروهای که ممکن است از نظر شوروی تدارک نخستین ضربه آمریکا برای منهدم کردن تواناییهای آن کشور باشد، خودداری ورزد. از دیدگاه برنامه ریزی نظامی، سیاست جدید یادشده - همانند گذشته - یک رشته هدفهای مربوط به تأسیسات نظامی، نیروهای هسته ای و شهری و صنعتی را مورد نظر قرار داد. پیشرفتهای فن آوری، باعث افزایش دقت تسلیحات، تولید کلاهکهای هسته ای بیشتر به نسبت هر موشک، صدمه پذیری کمتر، زمان کوتاهتر واکنش و میزان بیشتر اطلاعات مربوط به جبهه های جنگ برای فرماندهان نظامی از دید نظری گردید. سلاحهای جدید با توجه به امکانات نشانه گیری مجدد و سریعشان، دقت و دامنه برد کلاهکهای جنگی، زمینه های لازم را برای انتخابهای نظامی فراهم کرده است. روند تحول تدریجی به سمت ترکیب بندی یک وضعیت مناسب برای کسب بهترین دستاورد، با احتمال تصور و کوتاهی مقوله بازدارندگی در سال ۱۹۷۷ مواجه شد. چنانکه «رامسفلد»، وزیر دفاع وقت آمریکا، تأکید آمریکا بر مأموریت تلافی جویانه کوبنده را با روش جدید به تأخیر انداختن توانایی شوروی جایگزین کرد تا بدین وسیله آن کشور نتواند در قرن بیستم با سرعت بیشتر از آمریکا تبدیل به یک قدرت هسته ای مهم شود. امکانات نظامی و هسته ای آمریکا به تدریج از تعداد ۵۰ بمب اتمی در سال ۱۹۴۸ به ۱۰ هزار بمب در دهه ۱۹۸۰ برای ۴۰ هزار هدف SIOP-56 افزایش یافت. یعنی رشته محکمی که در خلال آن دوران باعث تأمین امنیت توانایی مربوط به اقدام تلافی جویانه گسترده و آسیب پذیر شده است. «رونالد ریگان» رییس جمهوری وقت آمریکا در

سال ۱۹۸۳ مسیر و خط مشی جدیدی را در روند تفکر استراتژیک آن کشور اعلام کرد: «اگر مردم آزادی که می‌خواهند در شرایط امنی زندگی کنند، بر این باور باشند که امنیت آنان با اتکا بر تهدید اقدام تلافی‌جویانه فوری آمریکا در جلوگیری از یک حمله احتمالی شوروی تأمین نخواهد شد، بنابراین، احتمالاً ما روند یادشده را متوقف کرده و پیش از اینکه روسها امکان دسترسی به خاک ما یا متحدانمان را داشته باشند، موشکهای بالستیک استراتژیک آنان را منهدم خواهیم کرد.» نحوه تفکر خط مشی بالا، بر یک سیاست دفاعی استراتژیک مبتنی بود که به دوران «مک نامارا» بر می‌گشت و هدف آن عبارت از استراتژی محدودسازی خطرات ناشی از سلاحهای هسته‌ای در اوایل دهه ۱۹۶۰ بود. به هر حال، این مفهوم جنبه فنی و غیر واقع‌گرایانه داشت و لذا نظام دفاعی مورد نظر حالت تهاجمی نداشت.

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، بسیاری از تفکرات مربوط به اهمیت سلاحهای هسته‌ای به میزان قابل توجهی روبه زوال رفت. در واقع، با رخداد مذکور شمار سلاحهای هسته‌ای کاهش یافته است، موشکهای هسته‌ای از وضعیت هدف‌گیری سابق خارج شده‌اند و پیشنهادهای مربوط به کاهش بیشتر تولید سلاحها جریان دارد. به هر حال، آمریکا همچنان به روند تولید و به کار گرفتن هزاران کلاهک هسته‌ای ادامه داده و نیز سیستمهای پرتاب هسته‌ای زمینی، دریایی و هوایی خود را حفظ کرده است.^۸ در تکرار برنامه پایه‌ای دفاع استراتژیک ریگان، شخص «جورج دبلیو بوش» [پسر] رییس جمهوری جدید آمریکا یک سیستم دفاع - ملی موشکی را به عنوان ارایه نخستین برنامه‌های خود در خلال سخنرانی رسمی شروع دوران ریاست جمهوری اش در ۲۰ ژانویه ۲۰۰۱ اعلام کرد. مدت زیادی نیست که به سلاحهای هسته‌ای به مثابه ابزارهایی برای بازدارندگی از حمله سلاحهای کشتار جمعی نگریسته می‌شود که در آینده نیز چنین خواهد بود. ضمناً این اعتقاد وجود دارد که مسئله دفاع فعال در برابر موشکهای هسته‌ای آتی برای تقویت امر بازدارندگی ضروری خواهد بود.

تفکر هسته‌ای روسیه

واکنش شوروی در برابر «طرح باروک» برای کنترل بین‌المللی سلاحهای اتمی در سال

۱۹۴۶ روشن ساخت که طرح یاد شده با شکست مواجه خواهد شد. با توجه به وضع نابسامان و آشفته دوران پس از جنگ جهانی دوم، استالین شرایط مساعدی را برای توسعه امپراتوری کمونیستی به دست آورد. در حالی که پس از پایان جنگ، نیروهای نظامی آمریکا و اروپای غربی به میزان زیادی از حالت جنگی خارج شده بودند، ولی در مورد نیروهای روسی چنین نبود. آزمایشها مهم عملکرد استالین در مورد نحوه برخورد با غرب، در جریان تقسیم برلین در سال ۱۹۴۸ مشخص شد. به این معنا که وی از قدرت بالای نیروهای متعارف خود استفاده نکرد و بر عکس، یک موضع تاکتیکی را به واسطه آسیب پذیریهایی هسته ای اعلام کرد چرا که او آمادگی پذیرش خطر مربوط به یک درگیری تمام عیار با آمریکا را که احتمالاً منجر به استفاده از سلاحهای هسته ای می شد، نداشت. در حالی که بخش عمده ای از نیروهای متعارف روسی قاعدتاً بایستی حفظ شوند، در عین حال تواناییهای هسته ای آن کشور رو به توسعه رفتند.

از سال ۱۹۵۵ به بعد، «نیکیتا خروشچف» به عنوان شخصیت اصلی رهبری شوروی خودنمایی کرد. در همان زمان روسها در حال دست یابی به حداکثر تواناییهای هسته ای خود بودند که اگر چه در سطح پایینی قرار داشت، ولی زمینه را برای پیشرفتهای بیشتر فراهم می کرد. «بولگانین»^۱ به «ایدن» نخست وزیر وقت انگلستان، متذکر شد، در صورتی که بریتانیا به عملیات نظامی خود علیه مصر در کنال سوئز ادامه دهد، با استفاده از «تکنیکهای موشکی» پیشرفته اتمی اش، به آن کشور حمله خواهد کرد. در حالی که انگلستان در سال ۱۹۵۶ و زمان جنگ سوئز این تهدید شوروی را جدی تلقی نکرد، ولی اقدام بعدی آن کشور در یک سال بعد ۱۹۵۷ در پرتاب موشک «اسپوتنیک»، واقعیت مربوط به تواناییهای جدید استراتژیک اتحاد شوروی را به جهانیان شناساند. سپس، خروشچف روشن ساخت که وی مسئله استفاده از موشکهای استراتژیک هسته ای را به عنوان پایه اصلی سیاست نظامی اش مورد توجه قرار داده است. او در سال ۱۹۶۰، پیشنهاد کاهش نفرات نیروهای نظامی را تا حدود ۲۰۰۰۰۰ نفر و نیز برنامه ریزی برای توسعه پیشرفت هواپیماها و کشتیهای سطحی نظامی را مطرح کرد. ضمناً، توسعه نیروهای موشکی استراتژیک در ساختار جاری نظامی کشور غیر ضروری شناخته شد.

پس از کنار رفتن خروشچف در ۱۵ اکتبر ۱۹۶۴،^۱ دیدگاه نظامی آن کشور در مورد نیروهای متعارف قدرتمند، با طرز تلقی قبلی اش در مورد استفاده از نیروهای هسته‌ای قدرتمند دست به دست هم داده و یکی شدند. پس از آن محرز شد که دست یابی به یک برابری و توازن قوا با آمریکا هدف اساسی شوروی خواهد بود. با شروع «مذاکرات تحدید سلاحهای استراتژیک» (سالت) در هلسینکی در اواخر سال ۱۹۶۹، اتحاد شوروی با آمریکا بر سر ادامه و ضرورت حفظ توازن قوا، بازدارندگی متقابل و ثبات استراتژیک به توافق رسیدند. در واقع به خاطر تأخیرهای پیش آمده در روند مذاکرت «سالت» که نتیجه تهاجم شوروی به چکسلواکی در سال ۱۹۶۸ بود، توافقی به عمل آمده، [در سالت ۱ در سال ۱۹۷۲] درباره تعداد سکوهای پرتاب موشکی طرفین، یک برتری قابل توجه در آن منطقه بر روس‌ها واگذار کرد. البته توافقیهای مربوط به تحدید تسلیحات، بدان معنی نبود که روسها مفهوم آمریکایی مربوط به تخریب حتمی متقابل تسلیحات را قبول کرده اند. نوشته‌های نظامی، بیانیه‌های سیاسی و ساختار نیروهای شوروی، همگی دال بر وجود این دیدگاه استوار داخلی بود که سلاحهای هسته‌ای را به مثابه یک بخش اساسی مربوط به آمادگی جنگی خود می‌دیدند.

طرز تلقی روسها از بازدارندگی به میزان قابل توجهی با دیدگاه آمریکایی‌ها متفاوت بود. چنانکه دیدگاه روسها به طور معمول عبارت بود از «بازدارندگی به روش عدم پذیرش»، در حالی که دکترین بازدارندگی غرب به روش «مجازات» بود. تواناییهای هسته‌ای جاری و تمایل به خودداری از یک جنگ هسته‌ای و در عین حال فقدان پیروزی بر دشمن، از جمله عوامل مؤثر در بازدارندگی یک تهاجم محتمل هسته‌ای از سوی یکی از دو ابرقدرت بود. وضعیت نیروهای نظامی و دکترین مربوط به جنگ هسته‌ای شوروی به معنی استفاده احتمالی آنان از جنگ هسته‌ای به عنوان یک روش ابزاری یا پیروزی محتمل آنان در هر شرایط نبود. استراتژی روسها با آمریکایی‌ها در این مقوله متفاوت بود که به هر حال در صورت وقوع یک جنگ هسته‌ای، احتمال شکست بازدارندگی وجود داشت. استفاده اولیه از قدرت آتش قطعی، پایه دکترین مذکور را تشکیل می‌دهد و نیز با توجه به آسیب‌پذیری نسبی موشکهای بالستیک بین‌قاره‌ای با سکوهای پرتاب زمینی، به نظر می‌رسید که از آنها در نخستین ضربه یا در پرتابی که

نقش هشدار دهنده دارد، استفاده خواهد شد. پیشنهادهای سال ۱۹۸۳ آمریکایی‌ها در مورد تغییر استراتژی موجود هسته‌ای به «دفاع استراتژیک»، مورد پسند رهبری شوروی قرار نگرفت: «اگر این مفهوم به واقعیت تبدیل شود، آنگاه جریان سیل گونه‌ای از انواع مسابقات مربوط به تسلیحات استراتژیک - اعم از دفاعی و تهاجمی - را ایجاد خواهد کرد. چنین روندی در واقع ماهیت موضوع، سمت و سوی خلل‌پذیر و نامطمئن «مفهوم دفاعی» مورد نظر واشنگتن را تشکیل می‌دهد.» (یوری آندروپوف)^{۱۱}

برخی از تحلیلگران اعتقاد دارند که یکی از دلایل فروپاشی شوروی، عبارت از اثرات اقتصادی ناشی از پیوستن شوروی به «استراتژی دفاعی ریگان» بود. بعداً حکومت جدید روسیه به رهبری «یلتسین»، به اقدام آمریکا در مورد کاهش تعداد موشکهای هسته‌ای و از هدف‌گیری خارج کردن آنها پیوست. هدف روسیه فدراتیو از کاهش هزینه‌های دفاعی، عمدتاً جنبه اقتصادی داشت. روند مذکور بستگی به آرایه کمکهای بین‌المللی به منظور از بین بردن اضافه مواد سوخت هسته‌ای آن کشور و تدارک مطمئن نگهداری آنها داشت. بقیه جمهوریهای تشکیل‌دهنده اتحاد جماهیر شوروی سابق، نظیر اوکراین، روسیه سفید و قزاقستان که - جمهوریهای دارای فن‌آوری اتمی شوروی سابق را تشکیل می‌دادند - به کشورهای غیرهسته‌ای تبدیل شدند. روند رکود اقتصادی و نیز مشکلات نظامی روسیه در دهه ۹۰ ادامه یافت و بنابراین، تنها عامل دارا بودن سلاحهای هسته‌ای بود که عمدتاً به عنوان یک شاخص به آن کشور حالتی جهانی می‌داد. با انتخاب «پوتین» در مارس ۲۰۰۰ به عنوان رئیس‌جمهوری جدید روسیه، غرور ملی مجدداً مورد تأکید قرار گرفته است. بنابراین، قدرت هسته‌ای از دیدگاه روسیه همچنان مهم تلقی خواهد شد. ضمناً شاخصهایی وجود دارد که گویای این امر است که به سلاحهای هسته‌ای به مثابه ابزار جبران ضعفهای ناشی از تسلیحات متعارف نگریسته می‌شود.

تفکر هسته‌ای انگلستان

ارتش انگلستان به این نتیجه رسید که دارا بودن تواناییهای اتمی برای تکمیل دیگر

تسلیحات اش امری ضروری است، بنابراین، احتمال تولید چنین سلاحهایی از سوی آن کشور وجود داشت. بنابراین، در اوت ۱۹۴۶، رییس ستاد نیروی هوایی در تماسی با برخی نهادهای کشور تقاضای خود را برای دسترسی به بمب اتمی مطرح کرد. اتخاذ تصمیم سیاسی مربوط به تقاضای یاد شده در ژانویه ۱۹۴۷ به انجام رسید.^{۱۲} بمب اتمی مورد نظر، مستقل از [کمکهای علمی و فنی] آمریکا ساخته شد و در تاریخ سوم اکتبر ۱۹۵۲ با موفقیت مورد آزمایش قرار گرفت. از دیدگاه انگلستان، تجهیز انبارهای تسلیحات هسته‌ای آمریکا و شوروی به شکل مقایسه‌ای کند جلو می‌رفت، لذا این اقدام انگلستان می‌توانست در امر بازدارندگی استفاده احتمالی بمبهای اتمی شوروی علیه جزایر انگلستان تأثیر بگذارد. در گزارش منتشره از سوی ستاد مشترک ارتش انگلستان در سال ۱۹۵۲ درباره استراتژی جهانی، به ضرورت اعتماد بیشتر به شوروی تا مطرح کردن تهدیدهای ناشی از توسعه طلبی شوروی اشاره شده بود. ضمناً، به زرادخانه هسته‌ای به مثابه مقابله با برتری تسلیحات متعارف شوروی نگریسته شده بود. توانایی هسته‌ای انگلستان تا زمان طراحی و به خدمت گرفتن بمب افکنهای نوع «۷» در سال ۱۹۵۶ چندان قابل توجه نبود. روند اتکا و وابستگی به تأثیر این نیروی تازه ایجاد شده چنان بود که یک سال بعد، در «کتاب سفید دفاعی»^{۱۳} انگلستان اعلام شد که تا مدت زیادی نیروهای متعارف مورد نیاز نخواهند بود. چنین بود که شمار نیروهای مسلح انگلیس از ۸۰۰ هزار نفر در سال ۱۹۵۶ به ۳۷۵ هزار نفر در سال ۱۹۶۲ کاهش یافت.

انگلستان اعتماد کاملی به استراتژی حمله تلافی جویانه کوبنده اش به عنوان پاسخ به تهاجم احتمالی اتمی شوروی به انگلستان در خلال جنگ سوئز داشت و نخستین کشوری بود که مسئله دفاع ملی اش را بر پایه سیاست اعلام شده بازدارندگی هسته‌ای قرار داد. به عنوان بخشی از برنامه سال ۱۹۶۲ که بر پایه آن آمریکا موشکهای پولاریس را برای استفاده در تسلیحات هسته‌ای انگلستان در اختیار آن کشور قرار داد، جای دادن نیروهای هسته‌ای انگلیس در تشکیلات سازمان ناتو برنامه ریزی شد و آنها را جزو طرح کلی هدف گیریهای هسته‌ای آمریکا علیه هدفهای شوروی قرار داد. «مک میلان»، نخست وزیر وقت انگلستان، بر حفظ استقلال عمل آن کشور در راستای تأمین منافع ملی عالی کشور تأکید داشت. چنین

استقلال عملی، در واقع می‌توانست منجر به حفظ نقش انگلستان به عنوان یک قدرت بزرگ بشود. در حالی که برعکس، فرانسه تمایلش را به ادامه حمایت هسته ای آمریکا از اروپا ابراز داشت که این امر نیز در جای خود عامل قابل تأملی بود. در سال ۱۹۶۴، «کتاب سفید دفاعی» انگلیس احتمال «اشتباه» در برداشت و اعتماد شوروی را درباره عدم تمایل آمریکا در دفاع از اروپا و بنابراین، نیاز به وجود قدرت هسته ای اروپا را مورد بررسی قرار داد. عدم رضایت قابل توجه انگلستان و سایر کشورهای اروپایی عضو ناتو در مورد ناکافی بودن توانایی تسلیحات متعارفشان، بدان معنی بود که مسئله تضمین هسته ای استراتژیک آمریکا همچنان به عنوان اساس امنیت اروپای غربی باقی خواهد ماند. از آنجا که آمریکای شمالی در طول زمان نسبت به زرادخانه استراتژیک شوروی هر چه بیشتر آسیب پذیر می‌شد، لذا تضمین یاد شده از اعتبار زیادی برخوردار نبود. با توجه به این وضعیت، روند بازدارندگی انگلستان می‌بایستی نقش جدیدی را ایفا نماید. «دنيس هیلی»، وزیر دفاع انگلستان، با معتبر دانستن فرض اخیر، در سال ۱۹۶۴ استراتژی «دومین مرکز تصمیم‌گیری» را مطرح کرد. بنابراین، مفهوم یاد شده در خلال دهه ۱۹۷۰ در بیانیه‌های رسمی مربوط به تسلیحات هسته ای مورد استفاده قرار گرفت. در سال ۱۹۸۰ نیز «سند گشوده حکومت» انگلستان، مسئله جایگزینی موشکهای پولاریس را مورد بحث قرار داد. مسئله مورد بررسی عبارت بود از: «در صورتی که انگلستان بتواند هدف بازدارندگی خود را در تدارک تبدیل شده به دومین مرکز تصمیم‌گیری در میان متحدان غربی به طور مؤثری تأمین نماید، آنگاه قدرت هسته ای ما می‌توند به نحو چشمگیری از عهده رفع یک خطر عمده متوجه مان برآید.» سیستم جدید موشکهای استراتژیک «تریدنت» از سال ۱۹۹۴ به بعد با نصب روی چهار زیر دریایی حالت عملیاتی پیدا کرد. از سال ۱۹۹۸ نیز این گونه موشکها تنها سیستمهای هسته ای بودند که از سوی انگلستان در زیر دریاییهای انگلیسی مورد استفاده قرار گرفتند و هر کدام از آنها به ۴۸ کلاهک هسته ای مجهز بودند. به نظر می‌رسد منطقی که در مورد این حداقل قدرت یاد شده مطرح است، عبارت از اتخاذ سیاست بیمه کردن یک آینده نامعلوم است البته ابهاماتی درباره مؤثر و مفید بودن مسئله بازدارندگی در قبال سلاحهای کشتار جمعی (WMD) متوجه یک کشور ماهیتاً غیر هسته ای وجود خواهد داشت.

تفکر هسته‌ای فرانسه

گرچه دانشمندان فیزیک هسته‌ای فرانسه در فعالیتهای اولیه [آمریکا] در مورد ساختن بمب اتمی مشارکت داشتند، ولی فرانسه نیز مانند انگلستان هیچ انتظاری در مورد سهم شدن در بهره برداری از نتایج پژوهشهای هسته‌ای آمریکا پس از جنگ دوم نداشت. آسیب و ناراحتی ناشی از اشغال فرانسه در خلال جنگ جهانی دوم، باعث نوسازی فرانسه به عنوان یک قدرت مطرح در مسئله امنیت اروپا شد که مورد توجه سایر کشورها در دوران پس از جنگ نیز قرار گرفت. در عین حال که تشکیل سازمان ناتو پس از جنگ دوم به عنوان یک نهاد امنیتی مورد استقبال قرار گرفت، ضمناً در سال ۱۹۴۹ بحثهای قابل توجهی در مورد اعتبار مربوط به تضمینهای انگلوساکسونی سرزمینهای اروپایی مطرح شد. ارتش فرانسه به اهمیت سلاحهای اتمی کاملاً واقف بود و تأکید زیادی بر تاکتیکهای مربوط به جبهه‌های نبرد هسته‌ای مبذول می‌داشت. همین علاقه مندی درباره اثر سلاحهای اتمی بر تاکتیکهای جنگی، باعث شد تا بخشی از افکار عمومی نظامیان به این امر به عنوان بخش مهم و ضروری از ترکیب تسلیحات ملی بنگردد. از اواسط دهه ۱۹۵۰ به بعد، این دیدگاه نظامی با نظرگاه دیگری همراه شد که براساس آن، سلاحهای هسته‌ای می‌تواند به هر فرانسوی قدرت بیشتری بدهد و همین امر فضای فکری ویژه‌ای را در جهت تولید چنین سلاحهایی ایجاد کرد که می‌توانست در دوران دولتهای گوناگون فرانسه ثابت باقی بماند.

با توجه به تغییرات انجام گرفته در ائتلاف گروههای سیاسی فرانسه و ترکیب دولت، مسئله تولید سلاحهای هسته‌ای در زمانهای مختلف در پارلمان فرانسه مود طرح و بررسی قرار گرفت. یک برداشت کلی حاکی از این بود که فرانسه مشغول انجام پژوهشهایی در جهت دست‌یابی به توانایی تولید سلاحهای هسته‌ای است. وقوع بحران سوئز در سال ۱۹۵۶، مسئله عدم اطمینان از حمایت آمریکا از فرانسه را آشکار ساخت و لذا یک پروتکل جدید دفاع ملی مربوط به رشته مهندسی و شیمیایی ارتش تدوین و امضا شد که به طور رسمی یک برنامه پنج ساله نظامی را مشخص می‌کرد. اتخاذ تصمیم مربوط به تدارک انجام نخستین آزمایش اتمی فرانسه تا تاریخ آوریل ۱۹۵۸ و زمان نخست‌وزیری «گایارد» (Gaillard) به طول انجامید. با

توجه به روند سیاستهای منطقی موجود در جمهوری چهارم فرانسه، نقش سلاحهای اتمی به عنوان بخشی از اتحاد نظامی ناتو، ولو به عنوان یک قدرت بزرگ مستقل نیز مورد نظر و بررسی قرار گرفت. به قدرت رسیدن «شارل دوگل» و شروع جمهوری پنجم، روند مذکور را تغییر داد. پس از انجام تلاشهای اولیه ای در راستای تغییر اداره امور سازمان ناتو از آمریکا به یک اداره سه جانبه، ژنرال دوگل در خلال سخنرانی اش در دانشکده نظامی در تاریخ ۳ نوامبر ۱۹۵۹، دیدگاه خود را اعلام کرد. وی با عنایت به رد مفهوم پیوستگی نیروهای ناتو چنین می گوید: «آنچه که ما در خلال سالهای آتی می بایستی به دنبالش باشیم عبارت از یک قدرت با توانایی صرفاً عملیاتی و در جهت منافع ما خواهد بود؛ نیرویی که به راحتی یک نیروی «ضرب سکه ای» خوانده شده و آمادگی تهاجم و واکنش سریع را در هر نقطه و در هر زمانی داشته باشد. نیاز به گفتن ندارد که اساس و پایه چنین نیرویی عبارت از تسلیحات اتمی خواهد بود - حال چه آن را خودمان تولید کنیم یا آن را بخریم - ولی به هر حال باید متعلق به ما باشد.»

بدین ترتیب، دیگر بحث زیادی درباره استراتژی یا ساختار نیروی هسته ای ضرورت نداشت. هدفهای ژنرال دوگل در تولید سلاحهای هسته ای عبارت بودند از: حفظ شوکت و بزرگی فرانسه، اتحاد و همبستگی دوباره اروپا، انقیاد و تابعیت آلمان غربی [از فرانسه] و بنابراین، رهبری فرانسه در اروپا و در نهایت ایجاد یک نقش مستقل برای اروپا در جهان. فرانسه در ۱۳ فوریه ۱۹۶۰ نخستین آزمایش بمب اتمی خود را با موفقیت انجام داد. دوگل به قدرت هسته ای پیش از هر چیز به عنوان یک ابزار دیپلماتیک نگاه می کرد. استراتژی وی به طور معمول به مثابه «بازدارندگی نسبی» تلقی و توصیف می شد. موضع فرانسه در صورت مورد تهدید قرار گرفتن خاک آن کشور عبارت بود از عملیات تلافی جویانه فوری و کوبنده. مفهوم پاسخ انعطاف پذیر به یک حمله هسته ای محتمل با عنایت به اینکه اروپا به عنوان صحنه اصلی جنگ منهدم خواهد شد، رد شد. متفکران اصلی مسایل استراتژیک فرانسه در دهه ۱۹۶۰ عبارت بودند از ژنرال «گالیوس» (Gallios) و ژنرال «بیوفر» (Beaufre). اولی به شدت بر مفهوم تاکتیکی سلاحهای هسته ای و استفاده از آن در امر بازدارندگی پیشرفته تأکید می کرد و نفر دوم مسئله اهمیت مرکز تصمیم ثانویه را برجسته می کرد که در این صورت به

مسئله بازدارندگی سازمان ناتو اعتبار بیش از حد می‌بخشید. در دوران حکومت دوگل، استراتژی هسته‌ای فرانسه با سیاست خارجی آن کشور کاملاً ترکیب شد. دوگل تا سال ۱۹۶۲، به دنبال قدرت از طریق اتحاد غربی بود و استقلال قدرت هسته‌ای روش دست‌یابی به آن محسوب می‌شد. وی در خلال سالهای ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۵، به دنبال کسب یک موقعیت مستقل به منظور محروم کردن آمریکایی‌ها از کنترل سرنوشت فرانسوی‌ها بود. بنابراین یک استراتژی هسته‌ای چندجانبه از طرف فرانسه مطرح شد که با استفاده از آن می‌بایستی آمادگی حمله از هر جهتی را داشته باشد. تهاجم نظامی شوروی به چکسلواکی در بهار ۱۹۶۸، باعث گسترش روابط فرانسه-ناتو و نیز انجام تغییراتی در استراتژی هسته‌ای اعلام شده فرانسه گردید. پیرو خداداد یاد شده، ژنرال «فورکت» (Fourquet) رئیس جدید ستاد مشترک ارتش فرانسه، استراتژی هسته‌ای دفاع همه‌جانبه را کنار گذاشت و این مسئله را روشن ساخت که تهدیدهای اصلی عمدتاً از سوی روس‌ها متوجه فرانسه می‌باشد. بدین ترتیب، ارزیابی مجدد از استراتژی حمله متقابل کوبنده نیز به عمل آمد. این امر مستلزم تدارک نقشی در تولید سلاحهای هسته‌ای پیشرفته و تاکتیکی و احتمالاً تدوین یک دکترین جدید مربوط به فن‌آوری فرانسه بود. این روند شامل پذیرش یک واکنش انعطاف‌پذیر، منتهی‌با پله‌های کمتر در طول نردبان عملیات و نیز امکان کمترین درگیری هسته‌ای بود. موضوع فوق باعث پیدایش مسائلی چند در روابط فرانسه با ناتو شد؛ چرا که ممکن بود چنین سلاحهایی تاکتیکی ضرورتاً علیه یک دشمن در آلمان غربی مورد استفاده قرار گیرند.

در فرانسه در مقایسه با کشورهای مشابه، مسئله اعتبار بازدارندگی هسته‌ای کمتر زیر سؤال بود. اگر نیروی زمینی ارتش گسترده نباشد، در روی زمین آسیب‌پذیر خواهد بود و به کار گرفتن هوایمی «میراژ ۴» نیز در نیروی هوایی پس از سال ۱۹۶۹ انجام گرفت. در مورد نیروی دریا نیز از سال ۱۹۷۱ به بعد بود که نخستین زیردریایی فرانسه به نام «لوردوتابل» (Le Redoutable) با ۱۸ فروند موشک با کلاهکهای هسته‌ای ساخته شد و در سال بعد جنبه عملیاتی پیدا کرد. فرانسه در مورد چگونگی کنترل تسلیحاتی اش به نحوی که سیستمهای تسلیحاتی یا آزمایشهای هسته‌ای آن را محدود کند، چندان تمایلی نشان نداده است. همین

امر باعث شد که فرانسه آزمایش‌های مربوط به تسلیحات هسته‌ای خود را به رغم ابراز مخالفت‌های شدید بین‌المللی در سال ۱۹۹۵ همچنان ادامه دهد. گرچه منطق فرانسه در مورد قدرت هسته‌ای کوچکش در حال حاضر بیش از هر زمان دیگری مبهم می‌باشد، ولی نشانه‌های کمی مبنی بر وجود فشارهای داخلی در آن کشور در زمینه خلع سلاح هسته‌ای به چشم می‌خورد. لذا، فرانسه همچنان به دنبال سیاست افزایش توانایی‌های هسته‌ای خود به مثابه یک عامل مهم در تعیین موقعیت جهانی‌اش و نیز یک قدرت اصلی در میان کشورهای اروپایی می‌باشد.

تفکر هسته‌ای چین

«مائو تسه تونگ» از توجه به اهمیت سلاح‌های هسته‌ای غفلت کرد. به هر حال، شکی وجود نداشت که چین با کمک روس‌ها به دنبال کسب فن‌آوری‌های لازم است. در سال ۱۹۵۳، «کمیته انرژی اتمی» در «آکادمی علوم چین» شکل گرفت. در سال ۱۹۵۵، اتحاد جماهیر شوروی اعلام کرد که در راستای بهره‌برداری صلح‌آمیز از انرژی اتمی، به چین کمک خواهد کرد، به همین لحاظ یک راکتور پژوهشی هسته‌ای را برای آن کشور خواهد ساخت. دو سال بعد، موافقت‌نامه مربوط به «فن‌آوری جدید برای دفاع ملی» بین چین و شوروی به امضا رسید و نخستین راکتور پژوهشی چین در سال ۱۹۵۸ شروع به کار کرد. سال بعد ۱۹۵۸، روس‌ها کمک خود را قطع کردند و مدتی بعد، چینی‌ها اعلام کردند که این پیمان شکنی روس‌ها باعث خواهد شد که چین به تنهایی به یک بمب اتمی نمونه دسترسی پیدا کند. در خلال این دوران، رهبران چین در عین حالی که از برنامه خلع سلاح هسته‌ای دفاع می‌کردند، برنامه خود را برای تولید سلاح‌های هسته‌ای اعلام نمودند. ارایه چنین منطقی از سوی چین در راستای این‌گونه سیاست‌های مجزا و متناقض، احتمالاً می‌توانست مسئله انحصاری بودن قدرت هسته‌ای آمریکا و اتحاد شوروی را بشکند. با توجه به اهمیتی که مائو به هدف یاد شده می‌داد، چینی‌ها در تاریخ ۱۶ اکتبر ۱۹۶۴ نخستین آزمایش اتمی خود را با قدرت ۲۰ کیلو تن انجام دادند. آنها به سرعت قدرت بمب‌ها را افزایش و اندازه‌شان را کاهش دادند و

با انجام آزمایش ۱۷ ژوئن ۱۹۶۷، یک بمب گرما-هسته‌ای را با قدرت ۳ تا ۷ تن منفجر کردند. فاصله سه ساله از نخستین آزمایش اتمی تا نخستین آزمایش هسته‌ای چین را می‌توان با دوره‌های هشت ساله آمریکا، پنج ساله انگلستان و چهار ساله اتحاد شوروی مقایسه کرد. روند فعالیتها و کار بر روی ساخت سلاحهای هسته‌ای و نیز سیستم پرتاب آنها با توجه به شروع رخداد «انقلاب فرهنگی بزرگ پرولتاریا» در سپتامبر ۱۹۶۵ متوقف شد. چنانکه چین نخستین آزمایش موشک بالستیک میان قاره‌ای خود را تنها در سال ۱۹۸۰ انجام داد و تا سال ۲۰۰۱ تنها در حدود ۲۰ فروند از این گونه موشکها را در اختیار داشت، بنابراین، چنین استراتژی هسته‌ای مربوط به حفاظت چین از حملات محتمل هسته‌ای آمریکا چندان مطمئن نخواهد بود.

از دیدگاه چین، سلاحهای هسته‌ای نه تنها در امر بازدارندگی حملات آمریکایی‌ها کاربرد داشت، بلکه وسیله‌ای برای قوت قلب بخشیدن به مردمانی بود که در گیر جنگهای انقلابی بودند. اعلامیه منتشره پس از دهمین آزمایش اتمی چین به قدرت سه مگاتن در تاریخ ۲۰ سپتامبر ۱۹۶۹، تصریح می‌کرد که سلاحهای هسته‌ای چین عامل قوت قلب و حمایت از وینامی‌ها، لائوسی‌ها، فلسطینی‌ها و تمامی مردمانی خواهد بود که در راه آزادی کشورشان می‌جنگند. با توجه به تنشهای داخلی سالهای ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷، وجود اختلافات عمیق با روسها و شروع روند بهبود مناسبات با آمریکا در سال ۱۹۷۲، وجود یک استراتژی هسته‌ای ثابت و پیوسته در دوران مائو، امری بعید به نظر می‌رسد. به نظر یکی از مفسران سیاسی، چین در راه دسترسی به قدرت هسته‌ای پنج هدف را دنبال می‌کند: تأمین امنیت ملی، کسب مجدد موقعیت کشور به عنوان یک قدرت بزرگ، توسعه نفوذ در آسیا، کسب مجدد سرزمینهای از دست داده [نظیر هنگ کنگ و چین ملی] و بالاخره رهبری جهان کمونیسم. استراتژی هسته‌ای چین پس از مرگ مائو در سال ۱۹۷۶ و چالشهای قدرت داخلی پس از آن شروع شد، وضعیت روشنتری پیدا نکرد. چهار مورد انفجارهای اتمی آزمایشی چین در طول سال ۱۹۷۶ ادامه یافت. تولید موشکهای بالستیک نیز همچنان ادامه پیدا کرد. ضمناً هیچ نوع فوریتی در کسب قدرت عملیاتی تهاجمی وجود نداشت. امکانات موشکی چین همگی با

سوخت مایع کار می کردند، بنابراین، نسبت به نخستین حمله تهاجمی از سوی دشمن احتمالی آسیب پذیر بودند. ضمناً بمبهای اتمی تنها به وسیله هواپیماهای بمب افکن طرح روسی حمل می شدند که شانس کمی در برابر نیروهای دفاع هوایی روسی داشتند. یک فروند زیر دریایی اتمی با امکان پرتاب موشک با کلاهک هسته ای در سال ۱۹۷۰ ساخته شد، ولی موشکهای مورد استفاده در آن تا ده سال بعد مورد آزمایش قرار نگرفتند و تا آن زمان نیز پیشرفتهای مربوط، کند پیش می رفت. از آنجا که روند مذکور مستلزم هزینه های اقتصادی زیاد و بدون دست یابی به هیچ گونه امکانات عملیاتی قابل توجه بود، لذا چنین استنباط می شد که استراتژی چین به نحو برجسته ای در پیش گرفتن یک سیاست بیمه ای در برابر پیشرفتهای آتی جهان است. چینی ها به شدت علیه پیشنهادهای جاری آمریکا در مورد سیستمهای دفاع ملی موشکی آن کشور واکنش نشان داده اند، زیرا در صورتی که چنین سیستمی با موفقیت گسترش یابد، آنگاه چینی ها بازندگان اصلی این رقابت هسته ای خواهند بود. به نظر می رسد اگر سیستم دفاع ملی موشکی [پیشنهادی آمریکا] پا بگیرد، آنگاه چینی ها تجدید نظرهایی را در سیستمهای هسته ای مورد نظرشان به عمل خواهند آورد؛ چرا که آنان آمریکا را به عنوان یک تهدید نظامی واقعی تلقی می کنند. نگرش چینی ها به موقعیت سیاست هسته ای خودشان این است که کشورهای جهان نباید دخالتی در امور داخلی آنان داشته باشند.

سه کشور هسته ای دیگر: گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 استراتژی هسته ای اسرائیل

گفته می شود که اسرائیل همیشه یک کشور اتمی بوده است. در خلال همان سال تأسیس کشور در سال ۱۹۴۸، نخستین طرحهای مربوط به برنامه های پژوهشی هسته ای تدوین شد. «کمیسون انرژی اتمی» اسرائیل در سال ۱۹۵۳ تأسیس گردید و به طور مشخص زیر نظر وزارت دفاع قرار گرفت. هیچ نوع منبع مدونی برای کمیسون نام برده تدوین نشد. سپس، دانشمندان اسرائیلی برای آموزش به خارج از کشور اعزام شدند. در سال ۱۹۵۳ یک موافقت نامه همکاری با فرانسه برای همکاریهای اتمی به امضا رسید و موافقت نامه دیگری در

سال ۱۹۵۴ با آمریکا منعقد شد. در سال ۱۹۵۷، اسرائیل و فرانسه قرارداد محرمانه ای امضا کردند که براساس آن می بایستی یک راکتور بزرگ پژوهشی برای وزارت دفاع در «دیمونا» در شمال صحرای نقب ساخته می شد. در پایان سال ۱۹۶۴، راکتور اتمی دیمونا فعال شد و شروع به تولید حدود هشت کیلوگرم پلوتونیوم در سال کرد. ضمناً براساس گزارشهای منتشره سازمان سیا، اسرائیل «مقادیر زیادی اورانیوم غنی شده را از طریق روشهای پنهانی» به دست آورده است.^{۱۴} «لوی اشکول»، نخست وزیر در سال ۱۹۶۶ و «افراییم کاتسیر»، رئیس جمهوری اسرائیل در سال ۱۹۷۴، اظهار داشتند که اسرائیل نخستین کشور خاورمیانه ای نیست که سلاحهای هسته ای تولید می کند.^{۱۵} این نوع موضع گیری پنهان کارانه اسرائیل به خاطر روند افزایش دشمنان بالقوه و نامشخص اسرائیل بود. یک گزارش سازمان سیا منتشره در سال ۱۹۷۶، ادعا می کرد که ارتش اسرائیل در شروع جنگ چهارم اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۷۳ تعداد ۱۳ عدد سلاح هسته ای را برای استفاده های احتمالی در جنگ مذکور آماده کرده بود. در گزارش یاد شده به سخنان «موشه دایان»، وزیر دفاع اسرائیل، در توجیه به کارگیری سلاحهای هسته ای توسط آن کشور اشاره شده بود که: «اسرائیل هیچ چاره ای ندارد، با توجه به تعداد محدود نیروهایمان نمی توانیم هر چه بیشتر و بیشتر تانک و هواپیما بسازیم.»

بدون شک، اسرائیل یک کشور دارای سلاحهای هسته ای است. اسرائیل اصولاً به منظور مجهز کردن خود به تمامی امکانات پیشرفته، در حال رقابت با استفاده از تمامی روشهای ممکن است. شاید این امر به خاطر احساس خطر تهدید کننده ناشی از شعار: «ریختن اسرائیلی ها به دریا به وسیله دشمنان عرب آن» باشد. چنین است که اسرائیل به منظور جبران نقاط ضعف خودش در مقایسه با دیگر کشورهای عرب و مسلمان، امکانات وارد شدن در یک جنگ هسته ای را فراهم کرده است.^{۱۶} به نظر می رسد که این آمال و خواسته اسرائیل نخواهد توانست آن کشور را از تهاجم احتمالی مخالفانش باز دارد. اندازه زرادخانه هسته ای اسرائیل به میزان زیادی سؤال برانگیز است و شمار کلاهکهای هسته ای آن بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ عدد تخمین زده می شود. به نظر می رسد که مسئله تولید موشکهای پرتاب کننده کلاهکهای

هسته ای، قدرت هسته ای اسرائیل را به استفاده از موشکهای هدایت شونده («کروز» مستقر زیر دریاییها) وابسته کرده است. اسرائیل علاقه مند به مبدل شدن به یک کشور منحصر به فرد دارای سلاحهای جدید هسته ای است. در همین راستا، آمریکا نیز همواره اسرائیل را در برابر سایر کشورهای دارای امکانات بالقوه تولید سلاحهای هسته ای مورد حمایت بین المللی قرار داده است. اسرائیل دارای یک صنعت تولید هسته ای با فن آوری در سطح بالا و یک تهدید ملموس و نزدیک متوجه موجودیتش می باشد. برنامه های تولید سلاحهای کشتار جمعی کشورهای لیبی، عراق، ایران و مصر همگی باعث شده است که اسرائیل همچنان به تقویت توانایی هسته ای استراتژیک خود اصرار ورزد.^{۱۷} حتی با قبول تمایل آن کشور در استفاده از عملیات پیش دستانه در قبال تهدید یک دشمن، باز هم احتمال کاربرد استراتژی جنگ و مقابله هسته ای به وسیله اسرائیل همچنان باقی خواهد ماند.^{۱۸}

استراتژی هسته ای هندوستان

هندوستان دارای یک سنت ویژه پژوهش انرژی اتمی است که آن را از دیگر قدرتهای هسته ای مجزا می کند. «هوی جی. بابها» به عنوان پدر بمب اتمی هندوستان در سال ۱۹۴۵ یک مؤسسه پژوهشی فیزیک هسته ای را بنیان نهاد. در زمان حکومت «نهرو» یک راکتور ساخت مشترک کانادا - هندوستان به نام «سیروس» (CIRUS) در سال ۱۹۶۰ شروع به کار کرد. با ساخته شدن دومین راکتور اتمی در سال ۱۹۶۱ و نیز یک کارخانه پلوتونیوم که در سال ۱۹۶۴ تکمیل شد، در واقع هندی ها دارای امکانات عملی برای تولید سلاحهای هسته ای شدند. پس از آن، افکار عمومی هندی ها با پی بردن به خطرات ناشی از تقسیم جهان به کشورهای «دارا» و «فاقد» سلاحهای هسته ای حساسیت بیشتری پیدا کرد. رخدادهای بعدی مربوط به مقابله چین و هندوستان در سال ۱۹۶۲، آزمایش هسته ای چین در سال ۱۹۶۴، جنگ هند با پاکستان در سال ۱۹۶۵ یک جریان قوی افکار عمومی علاقه مند به سلاحهای هسته ای را در هندوستان ایجاد کرد. هندوستان یکی از مخالفان اصلی «قرارداد عدم تکثیر سلاحهای هسته ای» (NPT) بود؛ چرا که آن را وسیله تبعیض آمیزی

تلقى می‌کرد که از سوی کشورهای بزرگ دارای سلاحهای هسته‌ای در راستای تأمین منافعشان پیش‌بینی شده بود. حتی پس از اینکه هندوستان قرارداد عدم تکثیر سلاحهای هسته‌ای را در سال ۱۹۶۷ رد کرد، هیچ فوریت مشخصی در تداوم تکمیل بمب اتمی هند به چشم نمی‌خورد. «این‌دیرا گاندی»، نخست‌وزیر وقت هند، بر این اعتقاد بود که می‌بایستی انفجارهای هسته‌ای صلح‌آمیز را برجا باقی‌بماند. بر این مبنا، در تاریخ ۱۸ ماه مه ۱۹۷۴، یک انفجار هسته‌ای زیرزمینی در محل صحرای راجستان با قدرت معادل بمب شهر هیروشیما با موفقیت انجام شد. همین امر، باعث افزایش قابل توجه پرستیژ [منطقه‌ای و بین‌المللی] هند شد. بیانیه منتشره درباره این انفجار آزمایشی بر ادامه پژوهشهای مبتنی بر انفجارهای اتمی صلح‌آمیز، هدف هندوستان بر محدود کردن آثار و نتایج این گونه انفجارهای آزمایشی در اجرای طرحهای مهندسی؛ نظیر ساختن بنادر، استخراج و بهره‌برداری از میدانهای ذخیره گاز طبیعی و بالاخره استخراج معادن و نفت تأکید می‌کرد. تمامی هدفهای یاد شده، خلاف جهت علایق جاری در آمریکا و شوروی و نیز دیدگاه علمی و معمول جهانی بود که بر اساس آن مضار انفجارهای هسته‌ای بر منافع ناشی از آن می‌چربد.

دیدگاههای دیگری در مورد نحوه استفاده از انفجارهای هسته‌ای نیز وجود دارد. دیدگاه مدیر مؤسسه مطالعات دفاعی هندوستان - منتشره در زمان کوتاهی قبل از آزمایش هسته‌ای هند، توجه زیادی بر لزوم تفاوت نحوه برخورد جاری و واشنگتن نسبت به اقدامات هسته‌ای هندوستان و چین مبذول داشته بود. پرزیدنت نیکسون در یکی از بیاناتش می‌گوید که ۸۰۰ میلیون چینی مسلح به سلاحهای هسته‌ای را نباید از نظر دور داشت، او فکر کرده بود که ۶۰۰ میلیون هندی نیز - شبیه چینی‌ها - در مسافرت آتی رییس جمهوری آمریکا به دهلی نو کاملاً مسلح و حاضر به یراق خواهند بود، یکی دیگر از نوشته‌های مفسران در زمان آزمایش هسته‌ای، هندوستان به طور مشخصتری در مورد نقش انفجار اتمی صلح‌آمیز تأکید داشت: «نمی‌توان نادیده گرفت که برنامه انفجار اتمی صلح‌آمیز هندوستان دارای ابعاد نظامی نیز خواهد بود. این امر در واقع، تواناییهای هندوستان را در زمینه امور هسته‌ای نشان می‌دهد و قدمی است در راستای مطرح شدن هندوستان به عنوان یک مرکز مستقل

تصمیم‌گیری در جهان، «کانادا پس از انفجار هسته‌ای هندوستان، تمامی کمک‌های هسته‌ای خود را به آن کشور به حال تعلیق درآورد و آمریکا نیز برخی اقدامات ملایم تنبیهی را علیه هند معمول داشت. با این حال، حکومت گاندی همچنان راه را برای آزمایش‌های بعدی باز گذاشت. پس از آن، انفجارهای اتمی صلح‌آمیز دیگری انجام نشد و «دسای»، نخست‌وزیر هند، اظهار داشت: «ما خواهان داشتن هر نوع تسلیحات هسته‌ای و در هر شرایطی نیستیم و حتی نمی‌خواهیم هر گونه انفجاری [هسته‌ای] از هر نوع داشته باشیم.» حتی اگر چنین سخنانی واقعیت داشتند، ولی بازگشت خانم گاندی به قدرت در تاریخ ۱۴ ژانویه ۱۹۸۰، اعتبار آن را کاهش داد. چنانکه وی پس از به قدرت رسیدنش، برنامه نوسازی نظامی هندوستان را سرعت بخشید.

اگر هندوستان مشغول تولید و انبار کردن سلاح‌های هسته‌ای بوده باشد، احتمالاً تاکنون تعدادی در حدود ۲۰۰ کلاهک هسته‌ای یا بمب اتمی را تولید کرده است. هند دارای هواپیمای ویژه حمل بمب‌های اتمی و نیز در حال توسعه تکنولوژی ماهواره‌ای موشکی اش به منظور ایجاد بازدارندگی در برابر تهدید چین است. نازمانی که هند از قدرت هسته‌ای اش در برابر پاکستان استفاده می‌کند، هیچ چاره‌ای جز ایجاد بازدارندگی در برابر تهدید هسته‌ای پاکستان نخواهد داشت. در سال ۱۹۹۸ و قبل از انجام یک رشته انفجارهای آزمایشی هندوستان، جهان از توانایی‌های هسته‌ای آن کشور آگاه بود. به هر حال، مسئله جالب توجه عبارت از پیچیدگی مربوط به دو آزمایش مورخ ۱۱ و ۱۳ ماه مه ۱۹۹۸ بود. چرا که پنج وسیله و چاشنی گوناگون مورد آزمایش قرار گرفتند که شامل کلاهک‌های جنگی گرما هسته‌ای، شکافتی و با قدرت انفجاری پایین بودند. پیرو انتخابات مارس ۱۹۹۸ هند که منجر به انتخاب «واچ پای» به عنوان نخست‌وزیر موافق ادامه فعالیت‌های هسته‌ای گردید، در واقع یک تغییر و تحول اساسی در سیاست‌های هسته‌ای هند ایجاد شد. منطبق مورد نظر هند درباره برتری توانایی‌های هسته‌ای اش بر پاکستان و چین به عنوان دو رقیب عمده سیاسی - نظامی منطقه‌ای آن کشور، عبارت از نیازهای سیاسی منطقه‌ای برای نمایش قدرت و تمایل هند به تبدیل شدن به عنوان یک رهبر منطقه‌ای و شاید هم یک قدرت جهانی باشد. جالب توجه است

که آزمایش هسته ای هند تغییر قابل توجهی را در ذهنیت بین المللی درباره مزایا و آثار قدرت هسته ای در راه عضویت دائمی هندوستان در شورای امنیت سازمان ملل ایجاد کرد. از آنجا که هر یک از پنج عضو دائمی شورای امنیت، خود جزو کشورهای پنج گانه هسته ای هستند، لذا آرزوی هند برای کسب این موقعیت نیز بدون شک به اتکا آزمایش سلاحهای هسته ای اش می باشد.

استراتژی هسته ای پاکستان

در این مورد که هندوستان یا پاکستان، کدامیک نخستین بار برنامه پژوهش تسلیحات هسته ای را آغاز کردند، جای بحث است. نشانه هایی وجود دارد که «ایوب خان» رئیس جمهور وقت پاکستان - در اوایل سال ۱۹۶۵ اقدامات اولیه را در پاسخ به تهدیدهای محتمل آتی هندوستان شروع کرد. هندوستان مدت زمان بیشتری در امور مربوط به انرژی اتمی درگیر بوده است، ولی به نظر می رسد که هر دوی آنها بلافاصله پس از پایان جنگ میان دو کشور در سال ۱۹۷۱ مشتاق دست یابی به تواناییهای هسته ای شده اند. پاکستان با توجه به در اختیار نداشتن کارشناسان اتمی بومی، با مشکلات زیادی درباره تدوین و اجرای یک برنامه گسترده هسته ای روبه رو بوده است. پاکستان در نظر داشت راه دست یابی به پلوتونیوم را در پیش گیرد، ولی پس از روشن شدن هدف مورد نظر آن کشور نزد جامعه بین المللی، کمکهای سایر کشورها به پاکستان کاهش یافت و تا سال ۱۹۷۶ متوقف شد. پس از آن، پاکستان با هدایت «عبدالقادر خان» در صدد غنی کردن اورانیوم برآمد. آمریکا به منظور جلوگیری از انتقال تکنولوژی هسته ای به پاکستان، تحریمهایی را به وسیله طرفهای ثالث در فاصله سالهای ۱۹۷۶ و ۱۹۸۵ اعمال کرد. ولی به هر حال، پیرو تهاجم شوروی به افغانستان در دسامبر ۱۹۷۹، کمکهای اقتصادی و نظامی آمریکا به پاکستان همچنان ادامه یافت.

«ضیاء الحق» با توجه به روند موجود نظام بین المللی که قرین آرامش بیشتر از سابق بود، فرصت مناسبی برای پیشبرد برنامه تسلیحات هسته ای پاکستان به دست آورد. به موازات چنین اقداماتی، ضیاء چند پیشنهاد کنترل تسلیحات واز جمله پیشنهاد آسیای جنوبی به عنوان یک

منطقه عاری از سلاحهای هسته‌ای را به هندوستان ارایه کرد. این اقدام بدان معنا بود که فعالیت‌های مربوط به دست‌یابی پاکستان به سلاحهای هسته‌ای کلاً و منحصرأ به منظور بازدارندگی از سلاحهای هسته‌ای هندوستان انجام می‌گرفت. مسئله کنترل صادرات فن‌آوری‌های هسته‌ای غرب به پاکستان، باعث افزایش وابستگی پاکستان به دریافت کمکهای فن‌آوری از چین شد. هدف کشور اخیر نیز از این اقدام، عبارت از تمایلش به خنثی کردن تهدید هسته‌ای هندوستان [متوجه چین] بود. کمک چین به پاکستان شامل انجام عملیات مربوط به غنی کردن اورانیوم بود. هدف پاکستان در مورد به نمایش گذاشتن توانایی هسته‌ای اش از طریق آزمایشهای هسته‌ای، عبارت از ارایه پاسخ مستقیم آزمایشهای هندوستان بود. پاکستان ضروری می‌دید به مردمانش نشان دهد که قادر به جلوگیری از تهدید هسته‌ای هندوستان می‌باشد. با توجه به وجود تفاوت‌های کلی بین تواناییهای نظامی دو کشور، پاکستان به سلاحهای هسته‌ای به مثابه وسیله جبران ضعفهای موجود در نیروهای متعارف خود می‌نگریست. آزمایش هسته‌ای پاکستان در تاریخ ۲۸ ماه مه ۱۹۹۸ و درست دو هفته پس از انجام نخستین آزمایش هند انجام شد. آنان پس از آزمایشهای هسته‌ای خود ادعا کردند که پنج انفجار انجام داده‌اند، در حالی که اطلاعات مربوط به لرزه‌نگاری، سه انفجار را نشان می‌داد.^{۱۹}

در آستانه دستیابی به سلاحهای هسته‌ای

به منظور برنامه‌ریزی دفاعی آتی، دانستن این مطلب بسیار مهم است که کدام کشورها به دنبال دست‌یابی به سلاحهای هسته‌ای هستند و تا چه اندازه در این راه پیشرفت کرده‌اند. از آنجا که کشورهای مشتاق به دست‌یابی به سلاحهای هسته‌ای، کوشش می‌کنند برنامه پژوهشها و میزان پیشرفتهای خود را پنهان نگه دارند، بنابراین، به ناچار اطلاعات محدود خواهد بود. به طور معمول، در حال حاضر توجه بین‌المللی روی کشورهای ایران، کره شمالی و عراق متمرکز است. ضمناً در مرحله بعد کشورهای لیبی، مصر، سوریه و تایوان مورد توجه هستند. سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) هر شش ماه یکبار گزارشهایی را بر مبنای ارزیابیهای جاری به کنگره ارایه می‌کند.

گزارش مورخ اوت ۲۰۰۰ سازمان سیان‌شان می‌دهد که ایران در راه دست‌یابی به توانایی‌های هسته‌ای تا اندازه‌ای فعال است. گزارش یاد شده هشدار می‌دهد که ایران به دنبال مواد سوختنی و فن‌آوری مربوط به تولید سلاح‌های هسته‌ای است و در راه تحقق هدف خود به نحو استادانه‌ای از عوامل شخصی [و غیر نظامی] اش بهره می‌گیرد. بنا به دلایل چندی، ایران خواستار کسب توانایی هسته‌ای است. ایرانی‌ها می‌خواهند ایران را تبدیل به یک قدرت منطقه‌ای بکنند، به نحوی که در برابر تهدیدهای آمریکا، عراق و عربستان سعودی از خود دفاع کرده و ضعف موجود در تسلیحات متعارف خود را جبران نمایند. ضمناً ایران از تهدیدهای ناشی از کشور افغانستان^{۲۰} و ماوراء آن که در حال حاضر قدرت هسته‌ای پاکستان می‌باشد، نگران است. ایران با خطری محتمل و واقعی در هر جنگ آتی با عراق از نظر کاربرد سلاح‌های کشتار جمعی علیه ایران روبه‌رو است. بنابراین، نیازمند بهره‌گیری تسلیحات هسته‌ای در امر بازدارندگی است. در ضمن، همکاری‌ها و تشریک مساعی بین ترکیه و اسرائیل خود یک منبع ناامنی برای ایران محسوب می‌شود. حمایت‌های آمریکا از اسرائیل - علی‌رغم اینکه به طور غیر قانونی دارای سلاح‌های هسته‌ای می‌باشد - نیز عامل دیگری در این ارزیابی به شمار می‌آید. از دیدگاه ایرانی‌ها، دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای کاملاً منطقی است. آنان با تخصیص هزینه کمتری نسبت به هزینه‌های بالای نوسازی نیروهای متعارف خود، در واقع ضریب اطمینان امنیت ملی‌شان را در برابر دشمنان بالقوه خود افزایش خواهند داد. واکنش بین‌المللی در برابر اقدامات ایران، عبارت از منزوی کردن بیشتر ایران بیش از وضعیت حال حاضر خواهد بود. تنها تصمیم سخت ایران این است که آیا می‌تواند با استفاده از آزمایش هسته‌ای تبدیل به یک قدرت برتر شود یا خیر؟

کره شمالی

برنامه سلاح‌های هسته‌ای کره شمالی به سال‌های دهه ۱۹۷۰ بر می‌گردد. آن کشور در خلال جنگ کره با تهدیدی از سوی آمریکا روبه‌رو بود، ضمناً دلواپس این مسئله بود که

احتمالاً کره جنوبی در آینده دارای تواناییهای هسته‌ای خواهد شد. در سال ۱۹۸۴، روشن شد که کره شمالی یک برنامه هسته‌ای بومی را که در آن اورانیوم و گرافیت خودش را در راکتورش مصرف می‌کند، تدارک دیده است. در سال ۱۹۸۶ یک واحد باز فرآوری برای جداسازی پلوتونیوم تدارک دیده شد و یک راکتور بزرگتر در سال ۱۹۸۸ شروع به کار کرد. در گزارش اوت ۲۰۰۰ سازمان سیا به کنگره، اشاره شده بود که کره شمالی پلوتونیوم کافی را برای یک تا دو سلاح هسته‌ای فراهم کرده است و مشغول خرید اقلیمی است که احتمالاً در تولید سلاحهای هسته‌ای کاربرد خواهند داشت. کره شمالی نیز همانند ایران، در جامعه بین‌المللی منزوی شده است. ضمناً آن کشور بر این اعتقاد است که از سوی کره جنوبی با تواناییهای بالقوه هسته‌ای اش مورد تهدید است و اینکه آمریکا خود را آماده استفاده از سلاحهای هسته‌ای اش در منطقه می‌کند. بنابراین، آن کشور بنا به هدفهای دفاعی و بازدارندگی است که اقدام به تولید سلاحهای هسته‌ای می‌کند. این امر همان ادعایی است که سایر کشورهای در راه دستیابی به تواناییهای سلاح هسته‌ای به طور جدی مطرح کرده‌اند. کمکی که کره شمالی در راه اجرای برنامه هسته‌ای بومی خود دریافت کرده، عبارت از دریافت مبالغی جهت هزینه‌های مربوط به تولید مواد سوختی بوده است.

عراق

عراق از اواسط دهه ۱۹۷۰ به بعد، در تلاش در راه دستیابی به سلاحهای هسته‌ای بوده است. راکتور هسته‌ای این کشور در «اوزیراک» در شمال عراق نیاز به سوخت اورانیوم غنی شده داشت که احتمالاً تأمین شده بود. راکتور مذکور در صورت اتمام طرح می‌توانست سالانه حداکثر یک بمب اتمی را تولید نماید. ولی راکتور یاد شده با حمله سنگین هوایی اسرائیل در سال ۱۹۸۱ منهدم شد.^{۲۱} پس از آن، عراق برنامه هسته‌ای خود را در سراسر کشور پراکنده کرد و بدین ترتیب، کارزوی طراحی بمب اتمی را ادامه داد. پس از جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱، با اجرای طرح بازرسی سازمان ملل، بخشهای کلیدی برنامه سلاحهای هسته‌ای عراق مورد شناسایی هیأت‌های کارشناسی اعزامی آن سازمان قرار گرفته و

نابود شدند. در خلال بازرسیهای گوناگون کارشناسان سازمان ملل از تأسیسات عراق مشخص شد که یک برنامه گسترده با نام پتروشیمی ۳، تعداد ۲۰ هزار نفر کارگر را در بیش از ۳۰ نقطه گوناگون به خدمت گرفته است. آنان در حال کار روی طرحهای گوناگون فن آوریهای مربوط به غنی سازی اورانیوم بودند. در خلال این بازرسیهای فنی مشخص شد که آنان در تولید سلاح هسته ای موفق نبوده اند. پس از آنکه روند بازرسیهای سازمان ملل در سال ۱۹۹۸ متوقف شد، هواپیماهای آمریکایی و انگلیسی در ادامه عملیات «روبه صحرا» در دسامبر ۱۹۹۸، تمامی نقاط مشکوک باقی مانده را بمباران و منهدم کردند. به هر حال، صدام حسین همچنان در جستجوی راههایی برای تولید سلاحهای کشتار جمعی بود. چنانکه گزارش اوت ۲۰۰۰ سازمان سیا متذکر می شود که: «ما مدارک مستقیمی در رابطه با تجدید فعالیت برنامه های مربوط به تولید سلاحهای کشتار جمعی عراق از زمان عملیات روبه صحرا به بعد در اختیار نداریم، ولی با توجه به عملکردهای سابق عراق، تکرار چنین اقداماتی از سوی آن کشور محتمل خواهد بود.» ضمناً عراق جدا از برنامه سلاحهای هسته ای، به دنبال تولید سلاحهای کشتار جمعی شیمیایی و بیولوژیک بوده است و سلاحهای شیمیایی را در جنگ خود با ایران و نیز در عملیات مربوط به امنیت داخلی - به ویژه در عملیات حلبچه - مورد استفاده قرار داده است.^{۲۲} عراق نیز همانند کره شمالی و ایران به میزان زیادی دچار انزوای بین المللی شده است. آن کشور در سالهای اخیر، جنگ با ایران، کویت، جنگ خلیج فارس با ائتلافی گسترده به رهبری آمریکا و نیز عملیات کوچکتر «روبه صحرا» را با مشارکت آمریکا و انگلستان پشت سر گذاشته است. ضمناً اسرائیل حمله مخربی را به یک راکتور هسته ای عراق صورت داده است. عراق مورد تحریمهای هوایی و پرواز ممنوع و تحریمهای اقتصادی قرار دارد. این کشور هنوز برای خود یک نقش رهبری طبیعی در جهان عرب قایل است و اینکه به وسیله دشمنان بالقوه محاصره شده است. عراق روند دستیابی به سلاحهای هسته ای را به منظور کسب پرستیژ، بازدارندگی و شاید استفاده در جنگ دنبال می کرد. با توجه به سالهای طولانی شکست عراق در راه دسترسی به سلاح هسته ای، فعالیتهای آن کشور بیشتر روی تولید سلاحهای شیمیایی و بیولوژیک متمرکز شده بود.

دیگر تولیدکنندگان بالقوه

همانند کشور عراق که سالها در تلاش برای ساختن سلاح هسته‌ای بوده است، کشورهای دیگری نیز در سالهای اخیر نسبت به این امر علاقه مند بوده اند، ولی به طور معمول کمتر درگیر آن شده اند، بسیاری از آنان نیز بنا به دلایل چندی این روند را متوقف کرده اند. در گذشته سوریه و لیبی در آرزوی دستیابی به موقعیت هسته‌ای بوده اند، ولی به نظر می‌رسد در سالهای اخیر کمتر به این امر پرداخته اند. با توجه به شرایط ویژه کنونی، کشورهای عربستان سعودی، کره جنوبی، تایوان [چین ملی] و مصر احتمالاً به این امر (دستیابی به سلاحهای هسته‌ای) علاقه مند شده اند. از نظر سیستمهای موشکی حمل کلاهکهای هسته‌ای، کشورهای دارای امکانات عملیاتی با تولید چنین موشکهایی با برد بیش از ۵۰۰ کیلومتر عبارتند از: پنج کشور اصلی دارای سلاحهای هسته‌ای، هندوستان، ایران، عراق، اسرائیل، کره شمالی، لیبی، پاکستان، عربستان سعودی، سوریه و تایوان. تمامی این کشورها بیشتر به دنبال ایجاد موازنه تسلیحاتی منطقه‌ای هستند تا جهانی، گرچه دستیابی به تواناییهای هسته‌ای نیز احتمالاً موقعیت آنان را در جامعه بین‌المللی تغییر خواهد داد. ایران هم در زمینه تولید موشکهای هدایت‌شونده و هم برد بلند، فعال است. عراق از زمان شروع تحریم سازمان ملل نمی‌توانست به راحتی روی موشکهای با برد بلند فعالیت کند. تلاشهای لیبی در زمینه دستیابی به فن‌آوری تولید موشکهای برد بلند، با موفقیت همراه نبوده است. کره شمالی در حال دستیابی به چنین فن‌آوری با کمک چین است. به نظر می‌رسد که نظامهای جاری در زمینه منع تولید سلاحهای هسته‌ای در کوتاه مدت، نقش مؤثری در کاهش شمار کشورهایی که مایل به دستیابی به سلاحهای هسته‌ای هستند، داشته است.

کشورهایی که فعالیتهای هسته‌ای را کنار گذاشته‌اند

در بررسی انگیزه کشورهای که در پی دست‌یابی به سلاحهای هسته‌ای هستند، ضمناً بررسی این مسئله مهم است که چرا برخی کشورها دیدگاههای خود را در مورد کسب موقعیت هسته‌ای تغییر داده‌اند. کشورهای آفریقای جنوبی، آرژانتین و برزیل از جمله

تولیدکنندگان محتمل سلاحهای هسته‌ای در سالهای آتی بوده‌اند که بعدها برنامه‌های خود را تغییر داده‌اند. اوکراین، قزاقستان و روسیه سفید که در زمان جنگ سرد بخشی از نیروهای اتحاد جماهیر شوروی را تشکیل می‌دادند، امکانات هسته‌ای خود را رها کرده‌اند. جدا از کشورهای یادشده، می‌توان فهرست دیگری از کشورهای دارای فن‌آوریهای پیشرفته را ارایه کرد که آمادگی و امکانات تولید یک سلاح هسته‌ای را دارند، ولی این راه را انتخاب نکرده‌اند. این‌گونه کشورها شامل غالب ملتهای اتحادیه اروپا (به جز انگلستان و فرانسه)، ژاپن، کانادا و استرالیا می‌باشند. آفریقای جنوبی در خلال دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ و زمانی که به خاطر سیاستهای نژادپرستانه اش (آپارتاید) در جامعه بین‌المللی منزوی شده بود؛ یک برنامه کاملاً پیشرفته هسته‌ای را دنبال می‌کرد. آفریقای جنوبی در آن زمان احساس می‌کرد که از سوی دشمنان بالقوه‌ای محاصره شده و در صورت وقوع یک جنگ، متحدینی برای ادامه بقای خود نخواهد داشت. جدا از مسئله بی‌ربط بودن دلیل مربوط به تدارک و دست‌یابی به سلاحهای هسته‌ای برای مبارزه و چالش بین کشورهای خط مقدم جبهه و آفریقای جنوبی، منطق ارایه شده از سوی آن کشور مشابه مورد اسرائیل است. در مواقعی که عامل پیدایی یک بحران را سلاحهای هسته‌ای تشکیل داده، گذشت کردن از این مقوله برای مردم جهان مشکل بوده است. تصمیم به کنار گذاشتن برنامه هسته‌ای زمانی اتخاذ شد که سالها نظام آپارتاید و در نتیجه انزوای بین‌المللی [آفریقای جنوبی] ناشی از آن، به پایان رسید.

کشورهای آرژانتین و برزیل هر دو در سالهای دهه ۱۹۷۰ علاقه مند به تولید سلاحهای هسته‌ای بودند و پیش‌بینی می‌شد که هر دوی آنها از همان روش هندوستان در آزمایش هسته‌ای اش که آن را انفجار هسته‌ای صلح‌آمیز خوانده بود، پیروی کنند. تصور می‌شود که آنان نیز به دنبال کسب پرستیژ ناشی از در اختیار داشتن سلاحهای هسته‌ای و مطرح شدن به عنوان قدرتهای منطقه‌ای می‌باشند. به نظر می‌رسد که حرکت کشورهای مذکور در مسیر هسته‌ای شدن به خاطر کادر رهبری نظامی آنان بوده است و بازگشت آنان به حکومت دموکراتیک مدنی، به همراه فشارهای اقتصادی کشور، از جمله عوامل مؤثر در دور شدن آنان از دست‌یابی به سلاحهای هسته‌ای است. در پیش گرفتن یک رشته اقدامات اعتماد سازی از

جانب کشورهای مذکور از اواسط دهه ۱۹۸۰ به بعد، بدان معنی بود که هر دو کشور به طرف مقابل و نیز جامعه جهانی اثبات کنند که آنان دست کم تا سال ۱۹۹۵، دیگر مشتاق دستیابی به سلاحهای هسته ای نیستند. کشورهای پیشرفته ای که مواد هسته ای، فن آوری و ثروت لازم را برای ساخت سلاحهای هسته ای در اختیار دارند، ولی راه مذکور را انتخاب نمی کنند؛ عمدتاً از سوی قدرتهای دیگر هسته ای و ترتیبات امنیتی ویژه مورد حمایت و پوشش قرار می گیرند. در مورد این گونه کشورها، در صورتی که یک برنامه تضمین و حمایت امنیتی از سوی یک قدرت هسته ای فراهم باشد، آنان هزینه های پیش بینی شده برای برنامه های هسته ای خود را با طیب خاطر کاهش می دهند.

چرا کشورها به سمت هسته ای شدن حرکت می کنند؟

در رابطه با انگیزه های جاری مربوط به کشورهای دارای سلاحهای هسته ای و کشورهای مشتاق هسته ای شدن چند عامل مشترک وجود دارد. به هر حال، در یک بررسی مقایسه ای دیدگاههای متغیر جهانی مربوط به سلاحهای هسته ای در طول زمان نیز مورد بررسی قرار گرفته است. تا پیش از سال ۱۹۴۵، هیچ نوع آگاهی در مورد ماهیت جنگی با استفاده از بمبهای هسته ای وجود نداشت. در عین حال، برخی از دانشمندی که به نوعی درگیر «پروژه مانهاتان» بودند، درباره مسایل و مشکلات بالقوه ناشی از سلاحهای مورد طراحی شان نگران بودند و تجربه ای در مورد واکنش جامعه و سیاست بین المللی وجود نداشت. تا اینکه به منظور قاعده مند کردن، محدود کردن و منع توسعه کشورهای دارای سلاحهای هسته ای تدوین و به مرحله اجرا درآمد. امروزه، حتی پنج کشور اصلی دارای سلاحهای هسته ای، یک رشته قراردادهای پیچیده نیز احساس ضرورت می کنند که سلاحهای هسته ای را بنا به مورد [و با انعقاد قراردادهایی بین خود نظیر «سالت ۱ و ۲»] نابود نمایند. برخلاف جهت گیری مذکور، کار بر روی ارتقاء فن آوری سلاحها در طول این سالها همچنان ادامه داشته است. در حالی که در اوایل دهه ۱۹۴۰ تنها شمار محدودی از قدرتهای بزرگ در اندیشه تخصیص هزینه هایی جهت این گونه طرحهای نامشخص بودند، ولی امروزه بسیاری از

کشورهای کوچکتر نیز قادر به تأمین چنین هزینه‌هایی در راه دستیابی به تواناییهای ضروری مورد نظرشان می‌باشد. عوامل موثر در اشتیاق و حرکت کشورها به سمت هسته‌ای شدن عبارتند از:

۱. عدم امنیت

مهمترین دلیل مشترک استراتژیک در راه دستیابی به تواناییهای تولید سلاحهای هسته‌ای عبارت از احساس عدم امنیت می‌باشد. اگر کشوری شدیداً احساس عدم امنیت کند، احتمالاً تنها راه دفاع از خود را دست‌یابی به سلاح هسته‌ای می‌بیند. به ویژه زمانی که تهدید از ناحیه سلاح هسته‌ای یا احتمالاً بیولوژیک کشورهای هم‌جوار یا غیر هم‌جوار باشد، این احساس تهدید شدیدتر خواهد بود. نخستین برنامه تولید سلاح هسته‌ای از سوی آمریکا در پاسخ به امکان تولید بالقوه سلاحهای اتمی به وسیله آلمان نازی در خلال جنگ جهانی دوم و بعداً به همان نسبت به واسطه ترس ناشی از اتحاد شوروی، به مرحله اجرا درآمد. اتحاد جماهیر شوروی توانایی هسته‌ای خود را به عنوان بخشی از زرادخانه‌اش در برابر دشمن غرب سازمان‌دهی کرد. چین خود را نسبت به یک حمله غافلگیرانه از سوی آمریکا آسیب‌پذیر می‌دانست، بنابراین، کسب توانایی هسته‌ای را به منظور جلوگیری از چنین حمله‌ای ضروری می‌دید. اسرائیل خود را در محاصره دشمنانی می‌دید که قصد داشتند آنها را به دریا بریزند.^{۲۳} عراق خود را در معرض خطر سلاحهای هسته‌ای اسرائیل و قدرتهای هسته‌ای غربی و نیز خطر بالقوه ناشی از ایران می‌بیند. ایران نیز به نوبه خود از خطرات ناشی از عراق، اسرائیل و آمریکا هراس دارد. هندوستان خود را در هر جنگ احتمالی نسبت به سلاحهای هسته‌ای چین آسیب‌پذیر می‌بیند و پاکستان نیز خود را در معرض خطر سلاحهای هسته‌ای هند احساس می‌کند. انزوای بین‌المللی نیز به نوبه خود می‌تواند احساس عدم امنیت یک کشور را افزایش دهد و در نتیجه یک کشور راغب دستیابی به توانمندی هسته‌ای می‌شود. همین امر نیز در مورد آفریقای جنوبی در دوران تبعیض نژادی صادق بود، همچنین در مورد کره شمالی، ایران، عراق و لیبی در زمانهای گوناگون صدق می‌کند. امروزه در صورتی که

نشانه‌هایی از برنامه‌های در دست اجرای تولید سلاحهای هسته‌ای در مورد یک کشور وجود داشته باشد، مسئله انزوای بین‌المللی به طور معمول شکل حادثتری خواهد داشت و همین امر به نوبه خود از دیدگاه چنین کشورهایی باعث تصور ضرورت در اختیار داشتن سلاحهایی خواهد شد. از طرف دیگر، وجود یک ترتیب امنیتی گسترده با یک قدرت هسته‌ای دوست، نیاز به پیشبرد یک برنامه هسته‌ای ملی را کاهش می‌دهد.

۲. کمک به پیروزی

در عین حال که مسئله دست‌یابی به سلاحهای هسته‌ای به دلیل احساس عدم امنیت یک کشور در بدو امر بر جلوگیری از حمله هسته‌ای یک دشمن احتمالی تأکید دارد، ولی در عین حال، باید به تواناییهای جنگی این گونه سلاحها نیز توجه کرد. آمریکا این سلاحها را در جنگ جهانی دوم علیه ژاپن به کاربرد تا پیروزی خود را در سال ۱۹۴۵ تضمین کند. همچنین می‌توان انتظار داشت از چنین سلاحهایی علیه روسیه و چین استفاده کند. بهره‌گیری از سلاحهای هسته‌ای در جنگ کره محققاً به وسیله رئیس‌جمهوری ترومن مورد بررسی قرار گرفت. اتحاد جماهیر شوروی سابق دارای یک استراتژی نظامی ویژه بود که سلاحهای هسته‌ای تاکتیکی‌اش را در دکترین جنگی خود ترکیب کرده بود. ضمناً گفته می‌شود که دکترین سازمان ناتو در مورد پاسخ نظامی انعطاف‌پذیر، باعث مفید شناخته شدن سلاحهای هسته‌ای در جنگ شده است. به هر حال، هدف اصلی این دکترین عبارت بود از لحاظ کردن امر بازدارندگی تا در نظر داشتن پیروزی بر پیمان‌ورشو از طریق استفاده از سلاحهای هسته‌ای. در حالی که در سالهای گذشته مسئله پیروزی نظامی با استفاده از کاربرد سلاحهای هسته‌ای یک احتمال مفهومی داشته است، ولی امروزه با توجه به احتمال مقابله به مثل کوبنده یک کشور هسته‌ای دیگر، استناد به چنین منطقی برای دست‌یابی به سلاحهای هسته‌ای ناموجه خواهد بود.

یک انگیزه قوی در دست یابی به سلاحهای هسته ای عبارت از اثرات آن بر موقعیت و پرستیژ ملی است. به نظر می رسد که انگلستان در مورد اقدام به اجرای برنامه های هسته ای مستقل از آمریکا در دوران پس از جنگ، کمترین مسایل و مشکلات ناشی از آن را داشته است. در انگلستان یک التزام ملی مبنی بر ضرورت در اختیار داشتن سلاحهای اتمی به منظور دستیابی به موقعیت یک قدرت جهانی وجود داشت. به همین ترتیب، فرانسه نیز مسئله ضرورت دست یابی به توانایی هسته ای را از زاویه برگشت خود به صحنه جهانی به عنوان یک بازیگر اصلی تحلیل می کرد. با عنایت به اینکه پنج عضو دایم شورای امنیت سازمان ملل نخستین پنج کشور دارای سلاحهای هسته ای نیز می باشند، بنابراین، مرتبط بودن مسئله موقعیت ونفوذ ملی با سلاحهای هسته ای از دیدگاه دیگران نیز قابل مشاهده است. احتمال دارد که هندوستان نیز چنین انگیزه ای را در تصمیمش دأثر بر تبدیل شدن به یک رهبر منطقه ای داشته باشد. هندوستان مطمئناً احساس می کند که با توجه به میزان جمعیت و اقتصادش شایستگی تأثیر گذاری بیشتری را در سطح بین المللی خواهد داشت. به هر حال، برداشت روه تغییر و تحول بین المللی در مورد تولید سلاحهای هسته ای بدین معنی است که هندوستان یک وضعیت بهتر بین المللی را ناشی از اختیار داشتن سلاحهایش کسب نکرده است. در واقع، امکان دارد که هندوستان مشتاقانه به دنبال کسب عضویت دایمی در شورای امنیت باشد. ضمناً کشورهای آرژانتین و برزیل نیز احتمالاً در گذشته در پی کسب همان موقعیت از طریق اجرای برنامه های تولید سلاحهای هسته ای شان بوده اند.

اگر پرستیژ عبارت از یک عامل رو به زوال در راه کسب سلاحهای هسته ای باشد، ولی مسئله نفوذ همچنان اهمیت خود را حفظ کرده است. در جهان پس از جنگ سرد مسئله تهاجم بالقوه از سوی بیشتر بازیگران بین المللی قدرتمند، تهدیدی است که شماری از کشورهای کوچکتر را نگران و پریشان خاطر می کند. فرض بر این است که تهدید مذکور قاعداً می بایستی از سوی دارندگان سلاحهای استراتژیک کشتار جمعی کاهش یابد، ولی سؤال مطرح این است که آیا نیروهای ناتو در کوزوو علیه یک ارتش صرب دست به تهاجم [کوبنده و

مخرب] زده اند؟ آیا همه کشورهای عراق، ایران، کره شمالی، لیبی و تایوان می‌توانند از این طرز تفکر در تعدیل روند دست‌یابی به سلاح‌های هسته‌ای بهره‌گیرند؟»

۴. صرفه‌جویی اقتصادی

در سال‌های‌های گذشته، دولتهای آمریکا و انگلیس بر این اعتقاد بودند که سلاح‌های هسته‌ای توانایی‌های نظامی کمتری در مقایسه با نیروهای متعارف بزرگ فراهم می‌کند. چنانکه «جان فاستر دالس»^{۲۴} با این گزاره‌گویی که آنان ممکن است دست به یک «انفجار بزرگتر تنها برای یک دلار» بزنند، مشهور شد. در حالی که هزینه ساخت یک بمب اتمی تنها در طول سالها مستهلک می‌شود، ولی این عامل از اهمیت کمتری برخوردار است. با توجه به عدم سودمندی و اثرات مخرب به کارگیری سلاح‌های هسته‌ای در جنگ‌های دنیای جدید، آنها نمی‌توانند جایگزین نیروها و سلاح‌های متعارف بشوند. در حالی که هزینه‌های مربوط به پژوهش‌های مستقیم، توسعه و تولید سلاح‌های هسته‌ای به مراتب کاهش یافته است، ولی مسایل و مشکلات اقتصادی متوجه کشورهای در مسیر هسته‌ای شدن می‌تواند زیان‌آور باشد. جامعه بین‌المللی معمولاً عدم موافقت خود را با روند برنامه‌های هسته‌ای کشورهای کوچکتر با استفاده از تحریم‌های اقتصادی نشان می‌دهد، چنانکه در مورد عراق نیز عمل کرد. با این حال، به نظر می‌رسد که ایران [علی‌رغم روند یاد شده]، مصمم است که اجرای یک برنامه هسته‌ای، مقرون به صرفه‌تر از هزینه‌های مربوط به توسعه سلاح‌های متعارف خواهد بود.

۵. فشارهای اجتماعی و نظامی

در عین حال که ملت‌ها برنامه سلاح‌های هسته‌ای‌شان را بنا به دلایل امنیتی پیش می‌برند، ولی غالباً یک رشته فشارهای داخلی نیز در این روند مؤثر است. مثال بارز در این امر، ایجاد تأسیسات هسته‌ای انگلستان است که پس از جنگ جهانی دوم به مرحله اجرا درآمد در مورد فرانسه، این نیروی بازدارنده بوروکراتیک کشور بود که برنامه هسته‌ای فرانسه را تا پیش از

به قدرت رسیدن ژنرال دوگل کند کرد. مأموران پاکستانی نیز این مسئله را روشن ساخته اند که آنان بنا به دلایل سیاسی داخلی، می‌بایستی هر چه سریعتر به آزمایش هسته ای هندوستان پاسخ دهند. امروزه استناد به چنین منطقی در مورد در پیش گرفتن برنامه سلاحهای هسته ای، آن گونه که در مورد انگلستان صادق بود، مشکلتر است. جامعه بین المللی اطمینان دارد هر کشوری که می‌خواهد در این راه قدم بردارد ناچار است قبل از هرگونه اقدامی، تمامی عوامل مؤثر را مورد ارزیابی قرار دهد. ممکن است فشارهای داخلی برنامه ای را که قبلاً وجود داشته است، تسریع یا منع کند. ضمناً این عامل بر تصمیم مربوط به هسته ای باقی ماندن یک کشور تأثیر خواهد داشت. بدین ترتیب بود که آفریقای جنوبی توانست برنامه هسته ای خود را به عنوان بخشی از ساختار جدید داخلی اش متوقف کند. انگلستان نیز توانایی هسته ای خود را تنها به چهار زیردریایی مجهز به موشکهای هسته ای کاهش داده است و برنامه تولید سلاحهای غیر تاکتیکی خود را رها کرده است. ولی هنوز هم مسایل سیاسی داخلی، حرکت کشورها به سوی نقطه نهایی و آرمانی غیرهسته ای شدن را بسیار مشکل کرده است.

۶. سایر موارد

یک مسئله مهم در دکترین هسته ای کشورها عبارت از عدم امکان پیش بینی آینده است. چین هرگز یک دکترین هسته ای منطقی و استوار مشخص نداشته است. به نظر من، چین می‌خواهد از این مسئله مطمئن شود که در آینده ای که تبدیل به یک کشور مهم خواهد شد، دارای توانایی هسته ای لازم نیز باشد. هر دو کشور انگلستان و فرانسه نیز همین مسئله را در مسیر بازدارندگی که آنان را بعضاً به مراکز تصمیم‌گیری ثانویه تبدیل کند، مد نظر دارند. اگر اتحاد شوروی سابق فکر می‌کرد که آمریکا خطر ناشی از اقدام تلافی جویانه هسته ای را در امر دفاع از اروپا نخواهد پذیرفت، آنگاه سلاحهای هسته ای فرانسه و انگلستان در حالت برابری بازدارندگی قرار می‌گرفتند. آن کشورها بلا تکلیفی و تردید شوروی را بیشتر کردند و بازدارندگی را تقویت نمودند. امروزه نیروی هسته ای انگلستان به عنوان یک سیاست مطمئن در برابر یک آینده کاملاً نامشخص شکل گرفته است. در عین حال که چنین بحثهایی در مورد نگهداری

سلاحهای هسته ای جریان دارد، ولی با توجه به مشکلات بین المللی موجود فرا راه یک تولید کننده بالقوه هسته ای، امروزه این گونه کشورها در کسب چنین تواناییهایی از قدرت کافی برخوردار نیستند.

نتیجه گیری

اینک سلاحهای هسته ای رو به کاهش هستند. با این حال شمار کشورهای هسته ای و تعداد سلاحها، در خلال دهه ۱۹۸۰ به بیشترین حد خود رسید. کاهش تعداد کلاهکهای هسته ای احتمالاً ادامه خواهد یافت، مگر اینکه تعداد موشکهای دفاعی - تهاجمی چین و روسیه فدراتیو افزایش یابد. امتیازهای مربوط به موقعیت هسته ای در قرن بیست و یکم در مقایسه با سالهای اولیه هسته ای جهان پس از جنگ جهانی دوم به مراتب محدودتر و کمتر است. کشورهایی که در انزوای و عدم امنیت بین المللی به سر می برند، احساس می کنند که هنوز این گونه سلاحها می تواند نوعی راه حل باشد. متأسفانه سوء ظن و بدبینی ناشی در پیش گرفتن یک برنامه هسته ای، انزوای بین المللی یک کشور ذی ربط را افزایش خواهد داد. به دست آوردن موقعیت منطقه ای، هنوز هم می تواند یک عامل مؤثر به شمار آید، مسئله تهاجم بازدارنده از سوی جامعه بین المللی احتمالاً انگیزه ای رو به رشد در جهت دست یابی به سلاحهای هسته ای خواهد بود. مسئله محدود به مقایسه آن است و می تواند متوجه انزوای رو به کاهش، دموکراسی روبه رشد و در موارد ضروری توسعه تضمینهای امنیتی باشد. مقیاسهای اعتمادسازی جایگاه خاص خود را دارد، ولی برای اجرا نیاز به زمان دارد. ضروری است که تمامی کشورهای دارای سلاحهای هسته ای راه مورد قبولشان را به سوی خلع سلاح هسته ای ادامه دهند. □

پاورقیها:

۱. نام رمز مربوط به برنامه فوق محرمانه دولت آمریکا برای تولید سلاحهای اتمی در خلال جنگ جهانی دوم. (م.)

۲. یکی از تاکتیکهای مسجل و آشکار شده در زمینه سیاست خارجی و سیاستهای نظامی گری آمریکا از جنگ جهانی دوم به بعد، همواره عبارت از تصویر کردن یک خطر و دشمن مشترک فرضی واهی نزد افکار عمومی مردم آمریکا و نیز جهانیان بوده است، تا بدین وسیله بتواند به اتکای این خطر و دشمن تصویر شده، توجیحات و پایه های استدلال لازم را برای طراحی و اجرای خط و مشیهای سیاسی و نظامی گسترده و بلند پروازانه خود نزد مردم آمریکا و جهانیان داشته باشد. چنانکه مشاهده می شود، در این مقاله نیز - که نوشته یک کارشناس سیاسی و نظامی آمریکایی است - توجیه منطقی و عامه پسند آمریکا برای تولید و تکثیر اولیه سلاحهای هسته ای عبارت از خطرات تصویر شده آلمان یا شوروی بوده است. به عبارت روشنتر، این نویسنده آمریکایی ظاهراً قصد دارد به خواننده تفهیم کند که مثلاً اگر خطرات آلمان نازی یا شوروی کمونیستی وجود نداشت، آمریکا نیز اصلاً به سمت تولید سلاحهای مرگبار و ضد انسانی هسته ای نمی رفت! (م.)

۳. براساس اطلاعات موثق منتشر شده، اسرائیل در حال حاضر به طور متوسط دارای ۲۰۰ کلاهک هسته ای آماده بهره برداری نظامی است. (م.)

۴. این هشت کشور عبارتند از: آمریکا، فدراسیون روسیه، چین، انگلستان، فرانسه، اسرائیل، هندوستان و پاکستان. (م.)

5. Fissile Material

۶. Baruch Plan: طرح باروک در دسامبر ۱۹۴۶ به وسیله «برنارد مازنباروک» (Bernard Manes Baruch: 1870-1965) بازرگان و سیاست مدار آمریکایی و رییس کمیسیون انرژی اتمی سازمان ملل به منظور نظارت بین المللی بر مواد شکاف پذیر و نیز بازرسی تأسیسات اتمی سایر کشورها مطرح و به مورد اجرا گذاشته شد (در دوران ریاست جمهوری هاری ترومن). (م.)

۷. شایان توجه است که آمریکا هنگامی بحث نظارت بین المللی بر فعالیتهای هسته ای سایر کشورها را با ارایه طرح باروک مطرح کرد که خود دارای شمار متنابهی سلاحهای هسته ای بود. بنابراین، برپایه اصل رقابت در سیاست بین الملل و جلوگیری از ایجاد توازن قوا بین خود و سایر رقیبان و نیز ماندن به عنوان یک قدرت هسته ای بزرگ، اقدام به چنان حرکتی کرد. (م.)

۸. با توجه به فروپاشی شوروی به عنوان بزرگترین رقیب هسته ای آمریکا و به عنوان مهمترین بهانه ادامه فعالیتهای هسته ای اش، اکنون این پرسش مطرح است که در حال حاضر آمریکا چه دستاویز دیگری برای ادامه فعالیتهای هسته ای خود دارد؟! (م.)

۹. مارشال «نیکلای بولگانین» (۱۹۷۵-۱۸۹۵)، نخست وزیر وقت شوروی (۱۹۵۸-۱۹۵۵) در زمان رهبری نیکیتا خروشچف. (م.)

۱۰. تنها یک روز پس از کنار رفتن خروشچف از قدرت، یعنی در تاریخ ۱۶ اکتبر، همان سال چین کمونیست نخستین آزمایش بمب اتمی خود را انجام داد. (م.)

۱۱. یوری آندریوف (۱۹۸۴-۱۹۱۴): سیاست مدار روسی، رییس سابق سازمان «کا. گ. ب.» و رییس جمهوری اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۸۴-۱۹۸۲). (م.)

۱۲. نخستین راکتور اتمی انگلستان در «هارول» (Harwell) در سال ۱۹۴۷ ساخته شد. (م.)

۱۳. انگلستان خط مشیها و دیدگاههای خود را در زمینه های گوناگون، به طور سنتی در قالب «کتابهای سفید» منتشر می کند. (م.)

۱۴. از جمله اینکه اسرائیل در حدود اواسط دهه ۱۹۶۰ توانست ۱۰۰ کیلوگرم اورانیوم غنی شده را از کارخانه ای در «آپولو» پنسیلوانیای آمریکا سرقت کند! (م.)
۱۵. برخلاف نظر اعلام شده رهبران اسرائیل، در آن زمان اسرائیل نخستین و تنها کشور خاورمیانه ای بود که اقدام به تولید سلاحهای اتمی و کشتار جمعی کرده بود. (م.)
۱۶. نخست اینکه، شعار مذکور تنها از سوی شخص یاسر عرفات در مبارزه با اسرائیلی ها مطرح شد و نه دیگر اعراب. دوم اینکه، استناد آن به شعار و تهدید ناشی از آن در حال حاضر بیشتر به یک لطیفه می ماند تا یک واقعیت. بررسی تأمل در چگونگی روند موضع گیریهای و سیاستهای سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف) و یاسر عرفات و غالب رهبران کشورهای عرب از سال ۱۹۶۷ تاکنون در برابر اسرائیل و عقب نشینیها و سازش کاریهای انجام گرفته از سوی اعراب در این راستا، خلاف ادعای اسرائیل را بیان می کند. (م.)
۱۷. این استدلال نویسنده تنها یک تفسیر و توجیه طرفدارانه از اقدامات هسته ای اسرائیل است؛ چرا که حتی با قبول فرض نویسنده، کشورهای نامبرده هنوز در ابتدای راه حرکت می کنند، به اضافه اینکه هیچیک از آنها تاکنون به فن آوری ساخت سلاحهای هسته ای دست نیافته اند. (م.)
۱۸. برای کسب اطلاعات بیشتر درباره استراتژی هسته ای اسرائیل از جمله ر. ک. به: (م.)
Yair Evron, *Israel's Nuclear Dilemma*, London: Routledge, 1994.
۱۹. پنج آزمایش هسته ای پاکستان با قدرت ۳۵ تا ۳۶ هزار تن انجام شد و آزمایش هسته ای دیگری نیز در روز بعد انجام گرفت. پاکستان از ارائه هرگونه اطلاعات در مورد فن آوری این آزمایشها خودداری کرده است. بر پایه اطلاعات موجود، موشکهای هسته ای زمین به زمین پاکستان شامل: موشک غوری ۱ (با برد ۱۵۰۰ کیلومتر)، غوری ۲ (۲۰۰۰ تا ۲۳۰۰ کیلومتر)، شاهین ۱ (۶۰۰ کیلومتر) و شاهین ۲ (۲۳۰۰ کیلومتر) می باشند. ضمناً طبق آخرین اطلاع، آن کشور در اواخر ماه مه ۲۰۰۲، دو آزمایش موشک هسته ای دیگر را نیز به انجام رسانید. (م.)
۲۰. منظور حکومت طالبان افغانستان است که در حال حاضر سقوط کرده است. البته به اعتقاد مترجم، حکومت موقت غرب گرا و متمایل به آمریکا نیز به نوبه خود برای حکومت ایران بی خطر نخواهد بود. (م.)
۲۱. عراق ساخت راکتور اوزیراک را با همکاری و مشارکت فرانسه به انجام رساند و در تهاجم اسرائیل به آنجا نیز دو تا سه نفر تکنسین فرانسوی کشته شدند. (م.)
۲۲. جالب توجه است که غربیها در خلال سالهای جنگ خانمان سوز در ایران و عراق از تأیید کاربرد سلاحهای شیمیایی به وسیله عراق علیه ایران - که خود امکانات آن را در اختیار عراق قرار داده بودند - خودداری می کردند. ولی پس از آن و آنجا که منافعشان ایجاب می کند، با صراحت تمام به واقعیت مذکور اعتراف می کنند! (م.)
۲۳. منظور، اعلام اولیه شخص یاسر عرفات نسبت به نحوه برخورد با اسرائیلی ها می باشد که قبلاً توضیح داده شد. (م.)
۲۴. جان فاستر دالس (۱۹۵۹ - ۱۸۸۸): سیاست مدار جمهوری خواه و حقوق دان آمریکایی، وزیر امور خارجه آمریکا (۱۹۵۳ - ۵۹) در دوران ریاست جمهوری آیزنهاور. وی کسی است که در دوران جنگ سرد، سیاست مقابله و «علاج واقعه پیش از وقوع» را در سیاست خارجی آمریکا در برخورد با اتحاد جماهیر شوروی ابداع کرد. (م.)